

نبرد خلق

اعتصاب کارگران
کارخانه جهان چیت
کرج

در صفحه ۲

کارگران همه کشورها

متحد شوید

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

NABARD - E - KHALGH No 152 . 21 JAN 1998

شماره ۱۵۲ دوره چهارم سال چهاردهم - اول بهمن ۱۳۷۶

\$ 1 , 2 DN , 7 Fr

آمریکا و کانادا ۱ دلار ، آلمان ۲ مارک ، فرانسه ۲ فرانک

یادداشت سیاسی ماه

مهدی سامع

روز جمعه ۲۶ دیماه، علی خامنه ای برای بار دوم طی چند هفته گذشته در نماز جمعه حاضر شد و پیرامون رابطه با آمریکا صحبت نمود. حرفهای خامنه ای، آن هم کمتر از یک هفته بعد از مصاحبه خاتمی با شبکه تلویزیونی سی ان ان و این که او مجبور است در مورد این گونه مسایل به کترات مواضع خود را اعلام کند، قابل تأمل است. پس از مصاحبه محمد خاتمی با سی ان ان، بحثهای گوناگون پیرامون این مصاحبه و چگونگی مواضع باندهای مختلف درون نظام در رابطه با آن ایجاد شده است. در این که خاتمی در این مصاحبه موضعی اتخاذ کرده که پیشینیان او، از اتخاذ این مواضع پرهیز می کردند، جای تردیدی وجود ندارد. اما نکته اصلی این است که اولاً این مواضع متفاوت، تا چه اندازه در دنیای واقعی و در مناسبات سیاسی بین دولتها مؤثر است، ثانیاً آیا خاتمی به طور خاص و کل رژیم به طور عام این مواضع را از موضع قدرت و یا ضعف اتخاذ کرده و نهایتاً آن که این مواضع و مصاحبه چه تأثیری در تحولات آتی جامعه ایران خواهد داشت.

پاسخ به سؤلهای بالا، بدون توجه به حضور خامنه ای (آن هم برای دو بار طی چند هفته) در نماز جمعه و صحبت پیرامون نفی رابطه با آمریکا، غیر ممکن است. اگر خامنه ای، به حرکتهای رئیس جمهورش اعتماد می داشت، هرگز این گونه به میدان نمی آمد و مانورهای خاتمی را خنثی نمی کرد.

حقیقت این است که از آستانه انتخابات ۲ خرداد امسال و پس از روی کار آمدن خاتمی، یک جبهه بندی کامل در درون نظام ولایت فقیه شکل گرفته است. یک طرف خامنه ای و مدافعان ولایت مطلقه او هستند که درصدد بودند جمهوری اسلامی را به حکومت عدل اسلامی تبدیل کنند و طرف دیگر یک ائتلاف برای «مهار، کنترل، و قانونی» کردن ولایت خامنه ای. تضاد آشکار این دو جبهه، حتی در مورد مسایلی همچون برخورد با آقای منتظری که اکنون خارج از دستگاه حکومتی قرار دارد، متفاوت است. پیرامون رابطه با آمریکا نیز ائتلاف مخالف ولایت مطلقه خامنه ای، در واقع همان نظراتی را دارد که رفسنجانی سالها قبل، از آن دفاع می کرد. آن چه در این میان تغییر کرده، لحن اعلام این نظرها و صراحت بیشتر در بیان آنست. بقیه در صفحه ۲

حلقه ی مفقوده

صفحه ۷

یادداشتهای پراکنده

نگاهی به موقعیت خاتمی و خامنه ای

صفحه ۹

گردهمایی به مناسبت

۱۹ بهمن

بیست و هشتمین سالگرد حماسه سیاهکل

شنبه ۱۸ بهمن

هلند - واخنینگن

سخنرانی مهدی سامع تحت عنوان

سیاهکل چرا جاودانه شد



موسیقی زنده، نمایش فیلم و اسلاید

آدرس محل برگزاری برنامه

De Wiide Wereld

Burgstraat 1

6701 DA Wageningen

Tel : 0317 - 425714

زمان : شنبه ۱۸ بهمن ۱۳۷۶ / ۷ فوریه

۱۹۹۸، ۶/۵ بعد از ظهر

دیدگاهها -

- چرا حقوق بشر؟

- دفاع از دموکراسی در مقابل تعرض

نئولیبرالیسم

- نقش صفحه «دیدگاهها»

صفحات ۱۱ تا ۱۴

قطعهنامه تظاهرات ایرانیان

در استکهلم ، ، سوئد

جلسه سازمان دفاع از حقوق

بین الملل - گروه ایران در برلین

در صفحه ۸

تظاهرات دانشجویان در تهران

روز یکشنبه ۱۴ دیماه ۷۶، هزاران نفر از دانشجویان دانشگاه تهران که در خوابگاههای کوی دانشگاه زندگی می کنند با شعار «مرگ بر استبداد» و «جنشش دانشجویی احیاء باید گردد»، به تظاهرات دست زدند و نیروهای انتظامی رژیم برای پراکنده ساختن آنان به خشونت متوسل گردیدند. روزنامه سلام در شماره روز ۱۷ دی ماه خود گزارشی مشروح در باره ی این تظاهرات منتشر کرد و نوشت: «نیروهای انتظامی برای هزار نفر گزارش نمود و شمار تظاهرکنندگان را بیش از ۲ مترق کردن دانشجویان معترض به محل فرا خوانده شده بودند». بنا بر گزارش روزنامه سلام در خوابگاههای کوی دانشجویان دانشگاه تهران در امیرآباد شمالی، کارگر شمالی، چهار هزار دانشجوی زندگی می کنند و دلیل این تظاهرات کم سابقه در سالهای اخیر قطع نسبتاً همیشگی آب، برق و گاز، نبود هرگونه امکانات بهداشتی و ناپسامان بودن سیستم دفع فاضلاب، نبود غذای مناسب و دیگر مشکلات زندگی در این خوابگاهها عنوان شده است. روزنامه سلام به نقل از دانشجویان می نویسد: «عملکرد رئیس دانشگاه و مسئولان خوابگاه چاره یی برای دانشجویان باقی نگذاشت جز این که به رفتار خشن و شکستن شیشه ها و تجمع اعتراض آمیز در خیابانها متوسل شوند».

گردهمایی به مناسبت حماسه سیاهکل

آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی

آمریکا و آلمان

در صفحه ۱۶

در سوک مهناز جهانبانی

درد عشقی کشیده ام که مپرس
زهر هجری چشیده ام که مپرس

صفحه ۳

فرهنگ و هنر -

- نقش زنان در سینمای کنونی ایران

- جشنواره فیلم شیکاگو

- نمایش فیلم فصل پنجم در پاریس

در صفحه ۵ و ۶

یادداشت سیاسی ماه

بقیه از صفحه ۱

این که خاتمی در مقابل سوزاندن پرچم آمریکا موضع مخالف می گیرد، این که به نوعی و با سیاست یکی به نعل و یکی به میخ از گروگان گیری فاصله می گیرد، این که مردم آمریکا را صاحب تمدنی بزرگ می داند، این که او در اشتباهات آمریکا به کودتای ۲۸ مرداد اشاره می کند و ... نشان می دهد که شرایط برای ابراز نظر پیرامون رابطه با آمریکا، نسبت به آن دورانی که مهاجرانی مقاله «مذکره مستقیم» را نوشت، تفاوت اساسی کرده است. این تفاوت، موقعیت رژیم در شرایط کنونی را مشخص می کند. در آن موقع خامنه ای با یک نامه، مهاجرانی را به ندامت کشید، ولی اکنون مجبور است دوبار در نماز جمعه حاضر شده و برای حفظ ولایتش، به اتخاذ مواضعی علیه رئیس جمهور نظامش بپردازد. این اختلاف در جریان برگزاری کنفرانس اسلامی نیز خود را به نحو دیگری نشان داد. و خامنه ای را مجبور کرد تا با نماینده کسی که خمینی حاضر بود از گناه صدام بگذرد ولی از گناه او نگذرد، ملاقات کند. معنی این حرکتها، این موضع گیریها، این تلاشها برای خنثی کردن یکدیگر، چیزی جز قرارگرفتن کل رژیم به طور عام و هر یک از جناحها به طور خاص در موضع ضعف نیست. اگر رژیم از موضع قدرت به این اقدامات مبادرت می ورزید، می توانست به همانگونه رفتار کند که خمینی در جریان ماجرای ننگین ایران گیت رفتار کرد. اگر رژیم از موضع قدرت به این اقدامات دست می زد، مطبوعات وابسته به هر یک از جناحها، اینگونه به جان هم نمی افتادند و اینگونه همدیگر را نمی دریدند، اگر رژیم از موضع قدرت به این اقدامات دست می زد، روزنامه ی جمهوری اسلامی در شماره ی ۱۶ دیمه خود (دو روز قبل از مصاحبه خاتمی) نمی نوشت که در ایران هیچ کس حق ندارد دست دوستی به سوی شیطان بزرگ دراز کند «مگر آن که نام ایرانی بودن را از شناسنامه خود پاک کند» و روزنامه ی سلام در شماره های گوناگون خود صحبت از رفتارندوم پیرامون رابطه با آمریکا نمی کرد. در واقع چالش اصلی ولایت خامنه ای، جنبه بندیهای درونی آن و متفاوت بودن دیدگاهها و روشهای آنان نیست. چالش اصلی این نظام و ولایت خامنه ای، چگونگی برخورد با عواملی است که آنان را هرچه بیشتر ضعیف می کند، بی بستهای آنان را تعمیق می بخشد و بنابراین باندهای درونی نظام را به سمت خنثی کردن یکدیگر سوق می دهد. با توجه به این موقعیت کلی نظام، می توانیم به میزان تأثیر حرفهای خاتمی در دنیای واقعی سیاسی و در مناسبات بین دولتها بپردازیم. در واقع ما برای این که به سؤال اولی که در ابتدای این یادداشت به آن اشاره شد پاسخ دهیم، ناچاریم برای تدقیق مسأله، ابتدا پاسخ سؤال دوم را به همان گونه که ملاحظه کردید، بیان کنیم و نتیجه بگیریم که ولایت خامنه ای و نظام ولایت فقیه در کلیت آن به طور عام و هر یک از باندهای درونی آن به طور خاص به مراتب ضعیف تر، بحرانی تر و دارای بن بستهای عمیق تری نسبت به شرایط قبل از ۲ خرداد امسال است.

اما پیرامون تأثیر حرفها و موضع گیریهای خاتمی، باید به این نکته توجه کرد که خاتمی به مثابه کسی که در درون این نظام بوده و بارها سرسپردگی خود را به ولایت خامنه ای ابراز کرده نمی خواهد و نمی تواند، جنبش وسیع مردم علیه نظام ولایت فقیه را نمایندگی کند. او حتی برای مجبور کردن خامنه ای به رفتار قانونی، بر طبق قانون اساسی نظام ولایت فقیه هم قاطع نیست و می خواهد با سر هم بندی کردن مشتکی حرفهای کلی و دادن بعضی شعارها، بدون آن که حاضر شود بدان عمل کند، از جنبش ضد ولایت فقیه

سوء استفاده کرده و به قول طرفدارانش آخرین شانس برای نجات نظام است. خاتمی حتی نمی خواهد نماینده جریان طرفدار «فرم» در نظام ولایت فقیه که البته فرسنگها با خواست اکثریت قاطع مردم ایران فاصله دارد، باشد. گفتیم که حرفهای او و بعضی موضع گیریهایش با حرفهای پیشینیانش متفاوت است، اما باید اضافه کنیم که این حرفهای متفاوت، از آن جا که در دنیای واقعی سیاسی نمی تواند به عمل تبدیل شود، حوزه تأثیر آن را به شدت کاهش می دهد. در مناسبات بین المللی، مردم کشور ما خواهان یک رابطه برابر با تمام دولتها براساس حفظ استقلال، توجه اکید به منافع ملی مردم ایران، عدم دخالت در امور داخلی سایر کشورها و جلوگیری از دخالت کشورهای دیگر در امور داخلی ایران، شرکت مؤثر در تلاشهای بین المللی برای حفظ محیط زیست، دفاع از حقوق بشر، تعهد به کنوانسیونهای ملل متحد در مورد رفع تبعیض مذهبی، جنسی، نژادی و ملی هستند. رژیم می کند، برای تحقق «اتحاد جماهیر کشورهای اسلامی» و برای ساختن سلاحهای کشتار جمعی تلاش می کند، رژیم می کند، صراحت از دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر دفاع می کند، رژیم می کند در مناسبات بین المللی در حرف شعارهای بزرگ می دهد و در عمل به حقیرانه ترین روابط و قراردادهای تن می دهد، نمی تواند به این خواستههای واقعی و اساسی مردم ایران پاسخ دهد و بنابراین حرفهای خاتمی و بعضی مواضع متفاوت او، نمی تواند تأثیر تعیین کننده در مناسبات بین المللی و در روابط بین رژیم و سایر دولتها داشته باشد. این حرفها فقط می توانند به انحصارات تسلیحاتی و نفتی امکان دهد تا افکار عمومی کشورهای خود را برای مناسبات اقتصادی با این رژیم فریب دهند. در واقع این انحصارات نفتی و تسلیحاتی هستند که از کاهی، کوهی می سازند تا بتوانند منابع ملی کشور ما و سایر کشورهای دارای منابع نفت را بیشتر غارت کرده و در مقابل هرچه بیشتر سلاح به این کشورها بفرشند. خاتمی نیز با توجه به سیاست این دسته از انحصارات است که حرفهای مردم پسند (که البته با حرفهای خمینی و خامنه ای متفاوت است) می زند. این که خاتمی مجبور است، سوزاندن پرچم آمریکا را نفی کند (فراموش نکنیم که خمینی ها، که از مشاوران و طرفداران اصلی خاتمی است، رئیس اشغال کنندگان سفارت آمریکا بود)، گرچه یک عقب نشینی از مواضع نظام و یک تودهنی به خمینی (که می خواست توی دهان آمریکا بزند) است، ولی نمی تواند گره مناسبات رژیم با آمریکا را باز کند.

با توجه به آن چه در بالا گفته شد می توانیم به سؤال آخر، یعنی چشم انداز تحولات آتی پاسخ دهیم. حرفهای خاتمی و طرفداران او، حرفهای خامنه ای و تلاشهای او و مدافعانش، و توازن قوای درونی حکومت از یک طرف و توازن قوا بین مردم و رژیم، حاکی از آن است که نه خامنه ای می تواند شرایط را به قبل از ۲ خرداد امسال بازگرداند و نه خاتمی می تواند به یک تغییر اساسی در ولایت خامنه ای و نظام مطلقه ولایت فقیه دست بزند. این درست ترین و واقعی ترین تحلیل از چشم انداز تحولات است که در آخرین قطعنامه ی شورای ملی مقاومت بر روی آن تأکید شده است.

خلاصه کنیم. حضور خامنه ای در نماز جمعه، آن هم برای دو بار طی چند هفته، نشان دهنده موضع ضعیف رژیم و وجود یک شکاف واقعی در این نظام است. حرفهای خاتمی در مصاحبه با سی ان ان گرچه نسبت به حرفهای خمینی و خامنه ای بسیار متفاوت است، اما در مناسبات بین رژیم و آمریکا نمی تواند راهگشا باشد. از این جهت چشم انداز تحولات، تعمیق بحران و پایدار بودن بن بست در درون حکومت، تشدید تضاد بین باندهای درونی حکومت و تشدید تضاد بین مردم و مقاومت سازمان یافته آنان با کل رژیم است. به خاطر این شرایط است که ما شاهد توسعه جنبشهای

اعتصاب کارگران جهان چیت کرج

دیپروخانه شورای ملی مقاومت در اطلاعیه ای به تاریخ ۷ دی ماه اعلام کرد: «به گزارشات رسیده، کارگران کارخانه جهان چیت کرج (صنعتی جهان) از ده روز پیش دست به اعتصاب زده اند. علت این اعتصاب اعتراض به عدم پرداخت حقوق کارگران و اعمال فشار بر آنان می باشد. مدتهاست حقوق کارگران پرداخت نشده است. روز اول وقتی کارگران جلوی کارخانه تجمع کرده و شعارهای ضد حکومتی سر دادند، مورد تهاجم نیروهای سرکوبگر قرار گرفته و تعدادی دستگیر و سایرین به زور به داخل کارخانه رانده شدند. ولی در آنجا به اعتصاب خود ادامه دادند. کارخانه جهان چیت با ۱۶۰۰ کارگر، وابسته به بنیاد مستضعفان است که تحت نظر خامنه ای می باشد. این بنیاد که بخش قابل توجهی از اقتصاد کشور، منجمله اموال رژیم سابق و بسیاری از صنایع را در اختیار دارد بزرگترین نقش را در اختلاس و چپاول اموال مردم دارد. در آوریل گذشته، سازمان بین المللی کار، رژیم ملایان را در لیست سیاه کشورهای ناقض حقوق کارگران و کنوانسیونهای کارگری قرار داد. شورای ملی مقاومت ایران توجه مجامع، اتحادیه ها و سازمانهای بین المللی کارگری را به نقض گسترده حقوق و وضعیت وحشتناک زندگی کارگران ایرانی جلب می نماید.

فیلم مستند سنگسار

نمایش فیلم مستند سنگسار، که توسط سازمان مجاهدین خلق به خارج از کشور انتقال یافته، موجی از انزجار جهانی را برانگیخته است. این فیلم سنگسار و شلاق زدن وحشیانه ۴ قربانی توسط مزدوران رژیم را نشان می دهد. در این فیلم پاسداران و مزدوران رژیم ابتدا یکی از قربانیان را ۸۰ ضربه شلاق می زنند. سپس محکومان را در پارچه سفیدی می پیچند و تا کمر در درون گودالهایی که از قبل آماده کرده اند، قرار می دهند. پاسداران و جلالدان رژیم پی در پی بر سر و صورت قربانیان ریگاری از سنگهای تیز و کوبنده فرو می ریزند که طوری که از پیکر قربانیان خون فوران می کند و پیچ و تابهای دلخراش آنان در اثر جراحت و درد، صحنه های دردناکی را به وجود می آورد و سرانجام آنان در پارچه های خونی کشته می شوند. نشریه مجاهد در شماره ۲۷۴ (دوشنبه ۲۹ دی ۱۳۷۶) گزارش مشروحی از انعکاس نمایش این فیلم را چاپ کرده است.

گوناگون هستیم. تظاهرات دانشجویان ساکن کوی دانشگاه تهران در ۱۴ دی ماه با شعار «مرگ بر استبداد»، اعتصابات کارگری و منجمه اعتصاب طولانی مدت کارگران کارخانه ریسندگی و بافندگی تجاروت اصفهان، حرکتهای عمومی مردم به ویژه جوانان و زنان علیه نظام (به طور مثال جنبش فرهنگی روز ۸ آذر، پس از راهپای تیم ملی فوتبال ایران به جام جهانی، و رقص پایکوبی آنان در این روز و نیز روز ۱۳ دی ماه که جوانان تهران با باریدن برف به خیابانها ریخته و با شور و هیجان و رقص و پایکوبی به شادمانی پرداختند)، همه نشان دهنده شرایطی است که جامعه ما در آن قرار گرفته است. برای غلبه بر بحران و بن بست که جامعه ما با آن روبروست، باید در گام اول نظام ولایت فقیه را سرنگون نمود. مسأله عملی و تاکتیکی امروز، توسعه جنبش اجتماعی برای تلفیق آن با مبارزه نظامی است و برای این باید روانشناسی مردم و به ویژه جوانان دچار تغییر گردد. بدون تحقق چنین امری و در شرایطی که هیچ چشم انداز «فرم» در جامعه وجود ندارد، جامعه باز هم به سمت فقر و تباهی بیشتر سوق داده می شود. سرنگونی نظام ولایت فقیه مستقیم ترین و تنها راه حل نجات مردم ایران از شرایط بحرانی که در آن به سر می برند است. □

زنان در قدرت (۲)

منبع: فصلنامه سیاست خارجی
تاریخ: شماره مخصوص سال ۱۹۹۷
نویسنده: جین جاکوات
مترجم: لیلا

در جبهه‌ی اقتصادی، رفرمهای وسیع اقتصادی که صورت می‌گرفت، غالباً با برنامه‌های دشواری همراه بود که تأثیرات آن برای زنان بسیار سخت بود، همان کسانی که به نوبه‌ی خود برای مبارزه با افزایش قیمت‌ها و محرومیت از بیمه سلامتی و دیگر مددهای اجتماعی سازماندهی کرده بودند. زنان در شیلی و پرو اقدام به ایجاد آشپزخانه‌های کمونی کردند تا بدین طریق به مردم مواد غذایی برسانند، هم چنین در سطح کوچکتر برنامه‌های خود مددی، مانند بانک گرامین در بنگلادش و یا انجمن زنان در هند که کار آزاد می‌کردند. ایجاد شد تا بدین وسیله نیازهای زنان برای کسب اعتبار برآورده گردد. جنگ در بوسنی که از تجاوز به زنان به عنوان یک سلاح جنگی استفاده می‌کرد توجه جامعه‌ی بین‌المللی را به خود جلب کرد و در نتیجه منجر به آن گشت که موضوع «حقوق بشر» و «حقوق زنان» خواستی مساوی باشد و نه آن که حقوق زنان کم اهمیت تر باقی بماند. این اقدامات از طریق ارتباطات بین‌المللی پیگیری گشته و بسیاری از آنها توسط سازمان ملل در دهه‌ی (۸۵-۱۹۷۶) پایه ریزی گشت. سه بار در طول این دهه (۱۹۷۵، ۱۹۸۰ و ۱۹۸۵) و پس از آن در سال ۱۹۹۵، سازمان ملل از کشورهای عضو دعوت کرد تا در مورد وضعیت زنان در کشورهای خود گزارش داده و خود را متعهد کنند که کمبود دسترسی زنان به منابع سیاسی، اقتصادی و آموزشی را جبران کنند. این کنفرانسها نه تنها سازمانهای دولتی را در خود جا داد، بلکه سبب تشویق بسیاری از سازمانهای غیردولتی نیز گشت که میتینگهایی به موازات این کنفرانس تشکیل دادند. به طوری که قریب بر ۳۰۰۰ زن از سازمانهای غیردولتی در کنفرانس پکن در سال ۱۹۹۵ شرکت کردند. ایده‌ی دهه‌ی زنان، در ابتدا بدین معنا بود که مسائل زنان در برنامه‌های سازمان ملل گنجانده شود. در سالهای دهه ۱۹۷۰ برنامه سازمان ملل تنها به ایجاد «نظم اقتصادی جدید جهانی» و مبادله اقتصادی شمال و جنوب تکیه می‌کرد. تا این که در دهه ۸۰ توجهات از جدایی زنان در توسعه جهانی به توجه به نقش زنان در بهبود و پیشرفت بازار اقتصادی و همچنین دموکراسی کشانده شد. چرخش به سمت دموکراسی، آرمان رسیدن به اهداف سیاسی صریحی را برای زنان آسانتر و امکان پذیرتر گرداند. اقدامات سازمان ملل و کشورهای عضو آن برای اجرای تعهدات بین‌المللی شان سبب گشت که انگیزه زنان برای تصاحب قدرت سیاسی برانگیخته تر گردد.

شکستن سد شیشه‌ای سیاست

از آن جایی که برخی از سیاستهای عمومی، خصوصاً دستیابی به آموزش، که تدریجاً بهبود یافته، مانع کسب قدرت سیاسی زنان می‌گردد توجهات به دیگر موانع و از جمله کمبود زنان برای اکتساب قدرت دولتی سوق یافته است. با وجود این که شمارش تعداد زنان در احزاب سیاسی اتحادیه‌ها و خدمات رشد یافته اما به طور نسبی زنان کمتری در موقعیتی قرار دارند که بتوانند پستیهای مهم سیاسی را به دست بگیرند. با وجود آن که در امور منطقه‌ای زنان بیشتری شرکت دارند تا در سطح ملی، اما مردان بیشتری از پستیهای منطقه‌ای به پستیهای رهبری ملی قدم می‌گذارند. یکی از مشکلات کمبود بودجه‌ی برنامه‌های تبلیغاتی است. در ایالات متحده، زنان با درس آموزی از موانعی که در سالهای ۱۹۸۰ بر سر راه آنها قرار

میان رفتن و ماندن حکایتی کریم
که آشکارا در پرده کنایت رفت
بحال ما همه این تنگ مایه بود و دروغ
که مایه خود همه در وجه این حکایت رفت
احمد شاملو

در سوک مهناز جهانبانی

درد عشقی کشیده ام که مهرس
زهر حجری چشیده ام که مهرس



روز چهارشنبه ۱۰ دی ۱۳۷۶، مهناز جهانبانی پس از ۱۸ ماه مبارزه با بیماری سرطان درگذشت. مهناز جهانبانی که هنگام فوت ۴۳ ساله بود، در یک خانواده مرفه به دنیا آمد و در فرانسه به تحصیل پرداخت. زنده یاد مهناز جهانبانی در آستانه انقلاب مردم ایران علیه رژیم شاه در مبارزه علیه دیکتاتوری شاه شرکت فعال کرد و پس از انقلاب به حمایت از نیروهای انقلابی پرداخت. پس از جنبش ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به حمایت از سازمان مجاهدین خلق ایران پرداخت و از کشور خارج شد و تا هنگامی که چشم از جهان فروبست، در این مبارزه به طور پایدار از مقاومت ایران و سازمان مجاهدین خلق حمایت می‌کرد.

مهناز جهانبانی در سال ۱۳۷۴ به شورای ملی مقاومت ایران پیوست. مهناز جهانبانی، سه خصوصیت برجسته داشت. او عاشق طبیعت بود، آب و خاک و دشت و صحرا را دوست داشت. او از این که طبیعت به وسیله‌ی نیروهای مخرب به تباهی کشیده می‌شود، سخت آزرده بود. دومین خصوصیت برجسته مهناز، انسان دوستی او بود. مهناز انسانها را مستقل از رنگ، نژاد، مذهب، جنس و ملیت دوست می‌داشت. از همین زاویه او به عرفان ایرانی، یعنی یک عرفان انسانی

داشت، به استراتژیهای جدیدی برای تامین بودجه دست یافته اند. در دیگر کشورها زنان اتحادیه‌های رای گیری تشکیل داده اند که این اتحادیه‌ها کاندیداهای زن را پشتیبانی می‌کنند. با این حال تنها یک حزب سیاسی زنان در گذشت زمان، در ایسلند، توانسته است در انتخاب زنان موفق گردد. در اواسط سالهای ۹۰ اتحادیه‌ی انتر-پارلمانی که مرکز آن در اروپا قرار دارد هر سال دو بار میتینگ برای زنان پارلمانی برگزار می‌کند و هدف آن تعلیم و آموزش زنان برای ایجاد روشهایی که بتوانند منجر به انتخاب آنها گردد، بود همچنین زنان را آموزش می‌داد که چگونه پس از تصاحب مقام دولتی بتوانند حداکثر بازدهی کاری را داشته باشند. در یک روش ابتکاری دیگر نیز زنان روسی، برای بالا بردن تعداد زنان نماینده در سیستم انتخابی جدید، به طور شگفت انگیزی که اعجاب همه را برانگیخت توانستند صد هزار امضا جمع آوری کنند و ۸ درصد از آراء را در سال ۱۹۹۳ به خود اختصاص دهند. اما در انتخابات ۱۹۹۵ طبق قانون جدید روسیه، موفق نگشتند تا حداقل آراء را به دست بیاورند. با این حال از تأثیر پیروزی اولیه آنها احزاب دیگر روسیه زنان بیشتری را انتخاب کرده اند. تحقیق و بررسی در این موضوع ثابت کرده است که سیستمهای متفاوت رای گیری شانس زنان در انتخابات را وسیعاً تحت تأثیر قرار داده است. به طور مثال در آمریکا و انگلیس سیستم (یک عضو در هر منطقه) یعنی وقتی هر منطقه فقط یک کاندید دارد. رای اقلیت از بین می‌رود اما در دیگر کشورها که زنان بیشتری انتخاب می‌گردند سیستم انتخاباتی بدین گونه است که کاندیداها بنا بر درصد آرای که احزاب به دست

می‌آورند از لیست احزاب انتخاب می‌گردند. به هر حال بسیاری از کشورها از سیستمهای متفاوتی استفاده کرده اند تا بیشتر شانس انتخاب شدن به گروههای نمایندگان کمتر دارند خصوصاً به زنان داده شود. اما بهترین راه برای تضمین شانس بیشتر انتخاب، این است که سیستمی به کار گرفته شود که زنان درصد مشخصی سهمیه در آن داشته باشند. در حالی که موضوع سهمیه در آمریکا به زور مورد بحث است اما بسیاری از احزاب سیاسی (خصوصاً چپ) و ادارات دولتی در دیگر نقاط جهان، سهمیه بندی را مورد آزمایش قرار داده اند. سیستم سهمیه بندی سبب از زیاد نمایندگان زن در کشورهای نوردیک و همچنین در انگلیس پس از پیروزی حزب کارگر در انتخابات که تعداد نمایندگان زن را به ۱۸ درصد رساند، گردیده است. سیستم سهمیه در آرژانتین تعداد زنان در مجلس نمایندگان را از ۴ درصد که در سال ۱۹۹۱ وجود داشت به ۱۶ درصد در ۱۹۹۳ و سپس به ۲۸ درصد در ۱۹۹۵ رساند. در برزیل هنگامی که در سال ۱۹۹۷ از سیستم سهمیه استفاده گشت، تعداد زنان نماینده‌ی مجلس به ۴۰ درصد رسید. این سیستم در تایوان و شیلی توسط چند حزب سیاسی مورد آزمایش قرار گرفت در کاستاریکا، اکوادور، پاراگوئه، کره جنوبی و چند کشور دیگر مورد بحث و بررسی قرار دارد. در قانون اساسی هند مقرر است که یک سوم از کرسیهای مجلس برای زنان «رزرو» گردد. پاکستان نیز چنین قانونی را تحت مطالعه دارد. در مکزیک (PRI) حزب انقلابی رسمی و چپهای مخالف آن هر دو سهمیه بندی را قبول کرده در حالی که شاخه راست حزب میانه آن را رد کرده است اما معتقد است که بدون آن نیز قادر است تعداد زنان نماینده را

اخبار زنان -

اعتراض زنان افغانستان

بنا بر گزارش مفصل دو تن از خبرنگاران روزنامه واشنگتن پست که روز ۱۲ ژانویه ۹۸ در هراالدتریبون منتشر شد، معامله‌ی چهار و نیم میلیارد دلاری یک شرکت آمریکایی موسوم به یونوکال با طالبان افغانستان جهت ایجاد لوله انتقال گاز و نفت از آسیای مرکزی به شبه قاره‌ی هند، سازمانهای زنان آمریکایی را که از بینش ارتجاعی اسلامی طالبان و برقراری «آپارتاید جنسی» علیه زنان افغانستان خشمگین اند به اعتراض واداشته است.

سازمان موسوم به «فمینیست مجاریتی (اکثریت فمینیستی)» که بیش از ۳۰ هزار عضو دارد و سازمان ملی آمریکا برای امور زنان، با هدف معانعت شناسایی رسمی حکومت طالبان توسط دولت آمریکا به بسیج کامل نیروهای خود پرداخته اند. به علاوه گروههای مختلف زنان آمریکایی، افغانی و اروپایی قصد دارند به مناسبت روز بین المللی زن، ۸ مارس امسال اعتراض به رفتار وحشیانه‌ی طالبان را در صدر برنامه‌ی خود قرار دهند.

اعتراض زنان هند به کمی تعدادشان در پارلمان

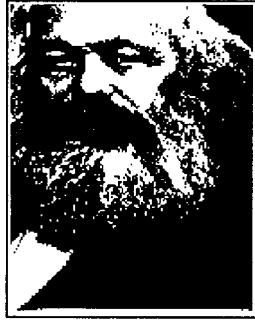
گروههای مختلف زنان هند احزاب سیاسی آن کشور را برای معرفی شمار بیشتری از کاندیداهای زن در انتخابات پیش روی پارلمان تحت فشار گذاشته اند. یک گروه از زنان هند در راهپیمایی امروز خود در دهلی نو که از سوی اتحاد ملی زنان ترتیب داده شده بود، فریاد می کشیدند از این پس رای زن و حکومت مرد را نمی پذیرند... احزاب سیاسی هند هنوز به تقاضای سازمان زنان برای معرفی کاندیداهای زن بیشتر پاسخ نگفته اند. ولی به نظر می رسد برای جلب نظر زنان تلاش می کنند. برای مثال حزب هندوی ناسیونالیست جاناتا وعده تحصیلات عالی رایگان به دختران داده است. انتظار می رود احزاب دیگر نیز در ارتباط با زنان وعده های انتخاباتی بیشتری را مطرح کنند.

رادیو آمریکا ۲۲/دی/۷۶

اعتراض زنان چچاپاس به ارتش مکزیک

گروههای حقوق بشری مکزیک، ارتش را متهم ساختند ۱۶ زن را مورد ضرب و شتم قرار داده است. ارتش که به دنبال سلاح بود وارد محل زندگی آنها در یک روستای دورافتاده در بلندیهای کوههای چچاپاس شده بودند. این زنان که اکنون در بیمارستان به سر می برند با قنداق تفنگ سربازان مورد ضرب و شتم قرار گرفته و زخمی شدند. بعضی از زنان باردار بودند. گلوپا سانتیس ۲۸ ساله به رویترا گفت ما سعی کردیم مانع ورود آنها به روستا شویم. ارتش گشت زنی در روستاهایی که از شورشیان محلی زاپاتیستها حمایت می کنند را افزایش داده است. در تاریخ ۲۲ دسامبر گذشته ۴۵ سرخپوست طرفدار شورشیان زاپاتیست توسط شبه نظامیان مخفی قتل عام شدند. سازمان محلی «نظارت بر صلح» اعلام کرد که سربازان در تاریخ ۹ ژانویه وارد روستایی به نام «دهم» می شدند. این روستا جزو اجتماعات «خودمختار» طرفدار زاپاتیستها است. پس از آن ۴۵ زن از این روستا سگری را به وجود آوردند که مانع از ورود سربازان شوند اما سربازان با زور وارد شده و به داراییهایشان خسارت وارد کردند و وسایلیشان را گشتند.

خبرگزاری رویتر ۲۳ دی ماه ۷۶



به وفاداری به ژورنالیسم سیاسی اختصاص داد و از حمایت دوست و همراه خود فردریک انگلس برخوردار گشت. دیدگاه مارکس از دوران پس از کاپیتالیسم، یعنی زمانی که طبقه‌ی کارگر صاحب نیروی کار خود می گردد هنوز به واقعیت نپیوسته است، اما انتقادات او از جامعه طبقاتی الهام بخش میلیونها نفر از مردم جهان گشته است.

۱۳- مری ولستن کرافت ۱۷۹۷-۱۷۵۹



این زن نویسنده‌ی انگلیسی مدافع حقوق زنان، در سال ۱۷۹۲ زمانی که مردم فرانسه خواستار اصلاحات و برکناری سلطنت بودند از دیدگاههای دموکراتیک آنها الهام گرفته و روسو و دیگران را به مبارزه طلبید. او حق تعلیم و تربیت مساوی و کار مساوی زنان با مردان را موضوع فعالیت خود کرد و از قانونگذاران خواست که به حقوق برابر زنان متعهد گردند. او که به خاطر تولد اولین کودکش، در حالی که مجرد بود مورد انتقادات زیادی قرار گرفت که سنتها را شکسته است از کار نایستاد و فعالیتهای چندین نسل از فمینیستها را تحت تأثیر قرار داد.

۱۴- میکال آنژلو ۱۵۶۴-۱۴۷۵

میکال آنژلو تا سن ۸۸ سالگی زندگی کرد و تنها چیزی که هنگام مرگ در تملک داشت آتارش بود. اما پس از او جهان ملو از «فرزندان» میکال آنژلو گشت. او به عنوان بهترین مجسمه ساز جهان شناخته شده است. نقاشی های او هنوز هم نفس انسان را می گیرد. او شگفت انگیز در استعداد و در دستیابی بود. اما کار ناتمام او، سنگی که نیمی از آن را تراشید، نقشهایی که به اتمام نرسید و مجسمه ای را که او به خاطر بی نقش بودنش شکست به ما می آموزد که با وجود این که او تواناییها و آمالهای بسیار داشت، اما او نیز مانند ما یک انسان بود.

۱۵- آدلف هیتلر ۱۹۴۵-۱۸۸۹

هنرمندی شکست خورده که در جنگ جهانی اول زخمی گشته بود، آدلف هیتلر، دل به خواست خبیث تصاحب جهان بست و تقریباً موفق نیز گشت. او در سال ۱۹۳۹ جنگ علیه جهان را اعلام کرد و کمر به نابودکردن یهودیها و دیگر «ناخواستنیها» بست. تا سال ۱۹۴۵ که شکست خورد ۷۷ میلیون انسان کشته شدند که این تعداد کشته، او را مسئول نابودی بیشترین تعداد مردم جهان در تاریخ بشریت کرد. هنگامی که متفقین در برلین به نتایج پایان جنگ می رسیدند، هیتلر دست به خودکشی زد. (ادامه دارد)

۱۰۰ انسانی که در ۱۰۰۰ سال اخیر در تحول تاریخ بشریت تأثیرگذار بوده اند

(۲)

تنظیم کننده: لیلیا

توضیح: مجله Life چاپ آمریکا در یک شماره اختصاصی به معرفی ۱۰۰ نفر از کسانی که در ۱۰۰۰ سال اخیر بیشترین تأثیر در تغییر جهان را داشته اند، پرداخته است. در مقدمه این مقاله گفته شده که البته بسیاری دیگر از افرادی بوده اند که در جهان تأثیر گذارند اما این لیست مربوط به اشخاصی است که نه فقط در یک گوشه جهان بلکه در کل جهان تأثیر گذارند. در ادامه مقاله گفته شده که با مطالعه لیست این افراد به حقیقت شرم آور برخورد می کنیم که گرچه این افراد در زندگی همه ی انسانها مؤثر بوده اند اما اکثریت آنها سفیدپوست و مرد بوده اند. تمامی این افراد به غیر از ۱۷ نفر، اروپایی و فقط ۱۰ نفر هستند و این به هیچ وجه نشانگر دیدگاه تبعیض گرایانه مجله Life و سردبیران و همکاران متخصص آن نیست بلکه این نشانگر حقایق ناشی از ساخت سیاسی - اجتماعی هزارساله اخیر جهان است. به گفته ویرجینیاولف زنان مانند عینکهای عمل کرده اند که مردان را دو برابر نشان داده است همان طور هم غرب (آمریکا) که پیدایش آن از برجسته ترین رویدادهای تاریخی ۱۰۰۰ ساله اخیر است با الهام گیری از ایده ها و تکنولوژی دیگر مردم جهان، چشمگیر گشته در حالی که خود نقش مهمی در تغییر جهان نداشته است. آینده این نوید را می دهد که لیست حرکت دهندگان جهان ساخت متفاوتی داشته باشند.

با شرح مختصری از این انسانها به این لیست سز می زنیم. این لیست دارای رده بندی مشخصی نیست.

۹- والت دیزنی ۱۹۶۶-۱۹۰۱

او آفریننده‌ی شخصیتهای فراموش نگشتنی کارتونی بود. میکی ماس، نخستین آفرینش او، کمدی شفابخشی برای مردان و زنان و کودکان در دوران سخت رکود اقتصادی گشت، و سپس تماشاگران سراسر جهان را به شگفت آورد. دیزنی اولین فیلم کارتونی طولانی را به نام سفید برفی ساخت و سپس داستانهای کتابهای محبوب کودکان را به فیلم درآورد. امروزه نام او در جهان مترادف است با سرگرمی برای خانواده ها.

۱۰- ابن سینا ۱۰۳۷-۹۸۰

فیلسوف و دانشمند بود و در جوانی به خاطر استعداد وافرش از آموزگاران خود پیشی گرفت و در رشته های قانون، پزشکی و متافیزیک خودآموزی کرد. ابن سینا که پزشک دربار بود به خاطر وسعت علمش بارها مورد خشم قرار گرفت و به زندان افتاد. اما او با تحریر کتابهای ارزنده ای در علم پزشکی مسودت تحسین غرب قرار گرفت و به او لقب «شاهزاده علم پزشکی» داده شد. از جمله کتابهای او «کتاب شفابخش» بود که خلاصه‌ی بی از علم و فلسفه بود و وسیعاً در غرب مورد استفاده‌ی مردم قرار گرفت.

۱۱- لویی آرمسترانگ ۱۹۷۱-۱۹۰۰

او کودکی بی سرپرست بود که نواختن ترومپت را در کوچه های نیواورلین آموخت. او ایده های تکنوازی را ترویج داد و با ابتکارات خود در موسیقی و همچنین به خاطر شخصیت درخشان و همیشه زنده اش لقب «سفیر بین المللی موسیقی جاز» را تصاحب کرد. موسیقی لویی آرمسترانگ بزرگترین هدیه‌ی موسیقی آمریکا به جهان است.

۱۲- کارل مارکس ۱۸۸۳-۱۸۱۸

با وجود این که او خود از طبقه‌ی کارگر نبود اما نوشته هایش برای پرولتاریای جهان بود. کارل مارکس خود مسیر آینده‌ی خویش را رفت و از ریشه‌ی بورژوازی اش جدا گشت. او در آلمان، فرانسه و انگلیس با جیب خالی و در فقر زندگی کرد. او زندگی خودش را

نمایش فیلم «فصل پنجم» در پاریس



رویا نونهالی

نمایش فیلم «فصل پنجم» از تاریخ ۷ ژانویه در تعدادی از سینماهای پاریس و منجمله سینماهای ۱۴ ژوئیه شروع شده و تا تاریخ ۱۰ فوریه نمایش آن ادامه دارد.

این فیلم براساس فیلمنامه «پرونده قدیمی پیرآباد» نوشته بهرام بیضایی (البته با تغییراتی جزئی) با کارگردانی رفیع پیتس ساخته شده است. شاهرخ قیاسی، بازیگر توانا و انسان درست در اولین مرحله ساخت این فیلم در یک سانحه فیلمبرداری درگذشت و به جای او علی سرخانی نقش اول مرد را به عهده گرفت. نقش اول زن در فصل پنجم را رویا نونهالی به عهده دارد که قدرت بازیگری تحسین برانگیزش را در این فیلم نشان می دهد. پس از فیلم باشو غریبه کوچک، که در آن یک زن نقش اول را برعهده داشت، فیلم فصل پنجم با بازی رویا نونهالی، قدرت و تأثیر زن را به نمایش می گذارد. فیلم محصول مشترک ایران و فرانسه است و تهیه کننده فرانسوی آن خانم سوفی گوپیل است. سایر بازیکنان فیلم، پرویز پورحسینی، قربان نجفی و گلاب آدینه هستند.

شهرام ناظری در فستیوال موسیقی و فرهنگ ملتها «راسا»

از روز ۱۰ ژانویه اسامال فستیوال موسیقی و فرهنگ ملتها «راسا» در شهر اوترخت (هلند) برگزار شده که تا پایان ژانویه ادامه دارد. برنامه روز ۱۰ ژانویه با هنرنمایی گروه موسیقی کشور کوبا با شرکت خواننده مشهور کوبایی کاربردایت هیبوره زدلو آغاز شد و طی روزهای بعد هنرمندان کشور مختلف برنامه های خود را اجرا کردند. هنرمندان کشورهای برزیل، هند، چین، ترکیه، هلند، ایران، ازبکستان و بعضی از کشورهای آفریقایی در این فستیوال شرکت دارند.

روز ۲۳، ۲۴ و ۲۵ ژانویه برنامه فستیوال به ایران اختصاص دارد. در شب اول کیهان کلهر، کمانچه نواز چیره دست ایرانی به تکنوازی خواهد پرداخت، سپس گروه دستان با شرکت هنرمندان، حمید متبسم (تار) مرتضی اعیان (تنبک)، حسین بهروزی نیا (بربط) و کیهان کلهر (کمانچه)، شهرام ناظری خواننده نامدار را همراهی خواهند کرد. همین برنامه در روز ۲۴ ژانویه تکرار خواهد شد. روز ۲۵ ژانویه گروه ضربانگ متشکل از مرشد بهرگان (آواز و ضرب زورخانه)، مرتضی اعیان (تنبک)، د. د. د. دام، سیاوش یزدانیفر (نقاره)، تنبک، د. د. د. د. (دهل) و بهنام سامانی (تنبک) (د. د. د. د.) به اجرای کنسرت سازهای کوبه ای ایران خواهند پرداخت.

روز ۳۱ ژانویه در پایان برنامه فستیوال آقایان میخائیل دورویتر و فون روبرت که هر دو کارشناس مسایل فرهنگی هستند در مورد موسیقی ایران و ازبکستان سخنرانی خواهند کرد.

جشنواره فیلم شیکاگو

فیلم مهمان زمستانی ساخته ی آلن ریگمن، کارگردان انگلیسی، هوگو طلایی - جایزه ی اصلی جشنواره ی فیلم شیکاگو - را از آن خود کرد. این فیلم زندگی چهار زوج اسکاتلندی را در سردترین روز سال در یک شهر کوچک ساحلی به تصویر کشیده است. هنرپیشگان اصلی آن ماسر و دختر واقعی، یعنی اماتامپسن و فیلیدالو هستند.

هیأت داوران بین المللی همچنین جایزه ی ویژه ای را نیز به فیلم روخانه ساخته ی تسای مینگ - لیانگ از تایوان اهدا کرد. این فیلم که کنکاش پر رمز و رازی در باره ی از خودبیگانگی است به خاطر تصویری نیشدار از تنهایی زندگی شهری در جهانی که ارزشهای انسانی را فراموش می کند، تحسین شد.

جایزه ی هوگو نقره ای برای بهترین کارگردانی نصیب مایکل هانکی از اتریش برای فیلم بازیهای مسخره شد. این فیلمی مغشوش کننده است که شکنجه ی روانی یک خانواده در زمان گذراندن تعطیلات را توسط دو مزاحم نشان می دهد.

هوگو نقره ای بهترین هنرپیشه ی زن به پرنیلا آگوست داده شد. او هنرپیشه ی فیلم اعترافهای خصوصی ساخته ی لیو اولمن، هنرپیشه و کارگردان نروژی، است. سرگی بدرف هم جایزه ی بهترین هنرپیشه مرد را به خاطر ایفای نقش در فیلم برادر ساخته ی آلکسی بالایانف، کارگردان روس، دریافت کرد. این فیلمی ترسناک است که فساد و آمریکایی شدن جامعه ی دوران پس از کمونیسم روسیه را به تصویر می کشد.

انجمن بین المللی منتقدان فیلم هم، که با هیأت داورانی مجزا از جشنواره به بررسی اولین فیلم کارگردانهای جدید می پردازد، جایزه ی اصلی خود را به برونو دومون فرانسوی، کارگردان فیلم زندگی بسنج، داد. این فیلم «تصویری غیر احساسی از واقعیت های زندگی معاصر در میان مردم معمولی» را ارائه می کند. لیو اولمن نیز به خاطر دوران کاری بسیار درخشان خود مورد ستایش قرار گرفت. از جمله آثار او به عنوان هنرپیشه، شرکت در چند فیلم بسیار برجسته است که توسط اینگمار برگمن سوئدی نوشته و کارگردانی شده اند. نقل از: مجله نگاه نو، شماره ۲۴، پاییز ۱۳۷۶

انتشار سینمای آزاد



شماره ۱۰ مجله سینمای آزاد، آبان و آذر ۱۳۷۶ به سردبیری بصیر نصیبی منتشر شد. مقالات این شماره سالی که نکوست از بصیر نصیبی، حس و ضرورت کار جمعی (گفت و شنود با حسین مهبینی) و... است.

مگر از راه در رسی ...

علی چاه بابایی

به بازآمدنت چنان دلخوشم
که طفلی
به صبح عید
پرستویی به ظهر بهار،
و من
به دیدن تو

چنان در آینه ات مشغولم
که جهان، از کنارم می گذرد
بی آنکه سربرگردانم
در فصلهای خونین هم
می توان عاشق بود

به قمریان عاشق
حسد می ورزم
که بال در بال
دانه برمی چینند
و به ستاره و باران
که بر نیمرخ مهتابی ات
بوسه می زندد
و به گلی
که با اشاره تو می شکند
در فصلهای خونین هم
می توان عاشق بود.

مگر از راه در رسی
مگر از شکوفه سر بر زنی
مگر از آفتاب به درآبی
و گرنه روز
تابوتی است
بر شانه های ابر
که ما را
به افقهای ناپیدا می سپارد
و عشق
آهوی محتضری است
که سر به شانه های باران
می گذارد

بیا!
با اندامی از آتش بیا!
و جلوه ای از آذرخش.
هیئات
من کجا باز بینمت
ای ستاره روشن!
که بی تو
تا شبگیر
پیر می شوم.
چندان که بازآبی
ستاره ها عاشق می شوند
و جوانی
در باران
از راه می رسد.

نقش زنان در سینمای کنونی ایران

— صبیری حسن پور

تاریخ حضور زنان در سینمای ایران، با تاریخ شروع فعالیت سینما در ایران همزمان است. زیرا که اولین فیلم ناطق ایرانی به نام «دختر لره» که در سال ۱۳۱۲ خورشیدی توسط شادروان عبدالحسین سپنتا (پدر سینمای ایران) و با بازی اردشیر ایرانی و کمپانی امپریال بمبئی در هند تهیه گردید، هم نامش نام جنس مؤنث بود و هم نقش اولش را خانم مهرانگیز به عهده داشت.

در شرایط آن زمان ایران که مانند امروز زن را نه به عنوان یک انسان برابر با مرد، بلکه به عنوان موجودی دست دوم حساب می نمودند، این حرکت یک جسارت می طلبد و خانم مهرانگیز بالحق این جسارت را در خود داشت و آن را خرج نمود. هر چند که بعد از نمایش عمومی آن فیلم، ایشان تا مدت‌ها مورد لعن و نفرین مرتجعان زمان خود شد و باعث آن گردید که او از عالم هنر سرخورده گردد و تا پایان عمر خود، گوشه‌ی تنهایی و عزلت اختیار نماید و تا مدت‌ها بعد در جامعه‌ی سنتی ایران که فرهنگ ارتجاعی، فرهنگ حاکم بر جامعه بود، وضع بدین منوال می گذشت و زنان جرأت بروز استمدادات خود را در زمینه سینما نداشتند و مردان نقش زنان را بازی می نمودند و زنان از دایره‌ی بازیگری به دور بودند.

تا پس از چندی شرایط ویژه‌ای که در سالهای دهه ۳۰ به علت تحولات سیاسی و اجتماعی در جامعه‌ی ایران به وقوع پیوست، زنانی توانستند این زنجیرهای محدودیت و اسارت را بشکنند و خود نقش خود را بازی نمایند و دیگر به مردان اجازه ندهند نقش آنان را بازی نمایند.

اما زنان چه نقشی می توانستند در آثار نمایشی ایفا نمایند؟ جز آن نقشی را که سیستم فرهنگی حاکم آن زمان برای آنان ترسیم نموده بود؟

در شرایط عینی، نقش زنان در خانه عبارت بود از خانه داری، بچه داری، اطاعت و حرف شنوی از شوهر و در بیرون از خانه (در شکل عالیش) آموزگاری و یا پرستاری. و این همان حداکثر نقشهایی بودند که دولتهای دیکتاتور آن زمان برای زنان ایران در جامعه در نظر داشتند و در واقع امر نقشی منفعل برای این جنس در نظر گرفته شده بود. و این جاست که سینمای ایران که اصولاً به لحاظ محتوایی متأثر از فرهنگ جامعه می بود، سینمایی مذکر می شود و مردان قهرمانان فیلم و زنان یا وابسته ی قهرمانند و یا تفریحی فیلم می گردند، برای زنان دو راه بیشتر وجود نداشت یا به این نقشهای از پیش در نظر گرفته شده و تکراری بسنده می نمودند و یا خود را از دایره‌ی این هنر به دور می داشتند و عطایش را به نقاشی می بخشیدند. به همان گونه که خانم آذر شیوا آدامس فروشی در جلو دانشگاه تهران را به بازیگری ترجیح دادند و بعضاً کسانی هم بودند که در عین حال که فعالیتی این چنین می نمودند، سعی و تلاششان تغییر شرایط بود و خواهان نقشی برجسته و حتی همتراز با مردان در سینمای ایران بودند.

در سال ۱۳۳۵ خانم شهلا ریاحی این جسارت را به خرج دادند و فیلمی را به نام «مرجان» تهیه و کارگردانی نمودند. این اثر هر چند اثری ضعیف و کم مایه بود. اما یک حرکت در خور تحسین محسوب می گردید. زیرا که برای اولین بار اثری را زنی تهیه و کارگردانی نموده بود که دهها نفر از عوامل مرد فیلم را خود هدایت می نمود. این سیر منفعل بودن زن در سینمای ایران همچنان ادامه داشت، تا انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران به وقوع پیوست.

از آن جایی که رهبری این انقلاب، سینما را نوعی فحشا می دانست، دیگر می توان پیش بینی کرد که این از راه رسیده، چه نقشه‌های شومی برای این هنر قرن بیستم در نظر داشت.

تا آن جایی که به ماهیت این هیأت پدترکیب با آن ایدئولوژی ارتجاعی برمی گشت، تصمیم بر آن

بود، همان گونه که زنان را از هرگونه فعالیت اجتماعی به دور می داشتند سینمای ایران نیز منهای زن باشد.

می توان با اطمینان گفت که صد در صد هنرپیشه‌های زن جوان پیش از انقلاب که از محبوبیت و سرشناسی در میان تماشاگران سینما برخوردار بودند، از بازیگری و اصولاً فعالیت در عرصه‌ی سینما محروم گردیدند و تنها تعداد انگشت شماری به علت کبر سن، مانند خانمها: شهلا ریاحی، حمیده خیرآبادی (زادری)، فرخ لقا هوشمند، جمیله شیخی، مه‌ری ودادیان و پروین سلیمانی اجازه‌ی فعالیت محدود گرفتند که تنها نقش مادر را در فیلمها بازی می نمودند و یا سالهای اول انقلاب به سناریست‌ها تاکید میگردد که در موضوع سناریوی خود نقشی برای زنان در نظر نگیرند و فیلمنامه‌هایی را که در آن زن وجود نداشت، شناس بیشتری برای دریافت پروانه‌ی ساخت داشتند. می توان به دهها فیلم اشاره نمود که در سالهای اولیه انقلاب ساخته شده اند و در آن اثری از حضور زن وجود ندارد و یا حداکثر به نقشی حاشیه‌ی بی مانند مادری از پا افتاده اکتفا نموده اند آن هم در یک سکانس محدود.

آثاری همچون: سفیر، پرچمدار، سمندر، تفنگدار، ریشه در خون و یا... از جمله این فیلمها هستند. ولیکن با همه‌ی تلاشی که آخوندها در چند سال اخیر جهت هیچ شمردن زنان به عمل آوردند، اما به دلیل وجود پتانسیلهای موجود در جامعه که از قبل به واسطه سوابق مبارزاتی زنان ایران برای احقاق حقوق حقه خود حول سازمانهای مترقی و رادیکال زمان خود وجود داشت، تلاش زنان نه تنها فرو ننشست، بلکه رشد و پیشرفت چشمگیری داشت که زنان سینمای ایران هم از آن بی نصیب نماندند.

باید بدانیم و دقیقاً توجه داشته باشیم که این رشد نه از جهت برکت حضور رژیم هنرکش جمهوری اسلامی ایران بلکه دقیقاً بازتاب تحول و رشد فکری جامعه ایران است؛ که با حضور فعال و زنده‌ی بی شمار زنان آزاده‌ی میهن در جامعه‌ی سینما که امروز نه دیگر به عنوان یک صنف و یا هنر و صنعت بلکه به نوعی سنگر دفاع از حیات زنان می باشد، متبلور می گردد. در یک سو رژیمی وجود دارد که با تمام نیرو و توان خود سعی در محو هرچه ارزش است را دارد، و زنان ایران را از ابتدایی ترین حقوق حقه‌ی خود یعنی آزادی پوشش که در تمام جوامع بشری معاصر و حتی در بدوی ترین جوامع، که همانا انتخاب رنگ لباس می باشد و به رسمیت شناخته شده است، محروم نموده است! اما در سویی دیگر مقاومتی وجود دارد که از بطن جامعه برخاسته و با همه‌ی این بی ارزشیها چه به طور سازمان یافته و چه به صورت خودجوش در حال ستیز است! یکی از این صحنه‌های ستیز نقش و حضور چشمگیر زنان به طور کمی و کیفی در سینمای امروز ایران است که مورد بحث این مقوله است.

اگر زنان ایرانی در پیش از انقلاب همان طور که قبلاً ذکرش رفت به نقشهای منفی و غیر کلیدی تن می دادند و تا پیش از انقلاب هرگز فیلمی تهیه نشد که نام نقش اول آن، یک زن باشد، (البته فیلم در امتداد شب یک استثنا است به لحاظ حضور گوگوش، این فیلم در اصل داستان یک خواننده زن است). ولیکن در بعد از انقلاب با توجه به همه‌ی محدودیتها و موانع دست و پاگیر اعم از پوشش و آرایش و منع تماس فیزیکی با جنس مخالف در نقش و دهها محدودیت دیگر که به زنان تحمیل گردید، شاهد یک رشد کیفی حضور زن در سینمای ایران هستیم.

آخوندها به لحاظ عدم برخورداری از فهم و شعور کافی که زاینده‌ی تفکرات قرون وسطاییشان می باشد، نمی توانستند ببینند که جامعه‌ی ایران بسان جوامعی همچون افغانستان و یا عربستان و یا حتی عراق نیست

که به سادگی بتوان زنان را دگر بار خانه نشین کرد. دورانی که خانم مهرانگیز را گوشه نشین نمود، دورانی بود که بافت فرهنگی جامعه دست نخورده باقی مانده بود و هیچ تغییری ننموده بود و به واقع ایران دوران فتوادی خود را طی می نمود و قاعدتاً فرهنگ جامعه متأثر از این دوران بود و طبعاً خانم مهرانگیز به تنهایی چاره‌ی بی جز این نداشت! و یا اگر در دوران پیش از انقلاب زنان به همان نقشهای از پیش تعیین شده اکتفا می نمودند و نمی توانستند تغییری جدی در ساختار محتوایی سینمای ایران (حداقل در مورد حقوق خودشان) ایجاد نمایند، دلیل آن روشن و واضح بود که از خصوصیات یک سیستم بورژواکامپرادوری مثل شاه پیش از این انتظار نمی رفت که هر عنصر اجتماعی را به دید بهره دمی می انگاشت. و باید باور داشت که انقلاب هر چند آرزوهای ملتی را که خواهان استقلال و آزادی بودند را جامه‌ی عمل نپوشاند ولیکن تحولی کیفی به لحاظ فکری در جامعه ایجاد نمود که دیگر هیچ دولت مستقیمی و حتی هیچ جریان سیاسی باهر ایدئولوژی (چه امروز و چه فردا) نمی تواند آن را به دوران ماقبل خود بازگرداند چه رسد به آن که به ۱۴۰۰ سال قبل و این واقعیت تاریخ را آخوندها نمی دانند و یا می دانند و خود را به نادانی می زنند. و هر چند که امروز رژیم روضه خوانها دانسته است محدودیتهای روبنایی از قبیل استفاده از روسری ممنوعیت استعمال سیگار و مشروب، تماس فیزیکی جنس مخالف، پوشیدن حتی کودک خود، شناکردن حتی با لباس و دهها موانع دست و پاگیر دیگر که برای هنرپیشه‌های زن ایران به وجود آورده ولیکن تاکنون با تلاش خود در این چند سال عاجز از آن بود که حضور آنها را در سینما منع نماید.

در این میان نقش کسانی که به تساوی و حتی برتری و برجسته نمودن حضور زن در جامعه (زیر چتر آثار سینمایی خود) اشاره می نمایند و همچنین سعی در باوراندن این تفکر در جامعه که زنان هم می توانند همتراز و حتی بالاتر از مردان باشند کمک می نمایند، شایان توجه است که به چند نمونه از آن اشاره می شود.

۱- برجستگی حضور زنان در سینمای ایران بعد از انقلاب را با مشاهده‌ی ۳ پوستر سینمایی فیلمهای *نون و گلگون*، *گبه*، و *سلام سینما* ساخته محسن مخملباف می توان دریافت، زیرا که در این پوسترها هیچ تصویری از چهره‌ی مرد وجود ندارد و تنها تصویر زنانند که نمایانند و آن هم به صورت بسیار برجسته و کم نظیر!

۲- بیشتر از این، یاری در نمایاندن این برجستگی را باید در اثر اخیر بهرام بیضایی مشاهده نمود. فیلم مسافران که برای اولین بار در تاریخ سینمای ایران، نام زنان نقش آفرین این اثر قبل از مردان در تیتراژ و پوستر فیلم می آید. بدون توجه به تقدم و تأخر نقش! زیرا که چه او جهت تقدم نه نقش آفرینی و یا محبوبیت هنرمندان، مردان بسیاری در این اثر هستند که نامشان بعد از نام زنانی آمده که نه از محبوبیت هنری چندانی برخوردارند و نه نقش مهمی در این فیلم ایفا، می نمایند. به طور نمونه نام فرخ لقا هوشمند که در نقش «دایه» می باشد قبل از ایتلاپسیانی و عنایت بخشی و یا مجید مظفری که هر سه از هنرپیشه‌های درجه یک سینما می باشند آمده و این امر می تواند به عمد و مقصود خاصی صورت گرفته باشد!

۳- فیلم *مهرسار* ساخته‌ی آقای مهدی فخیم زاده که به طور عیان و آشکار و بدون پرده پوشی خواهان ریاست و مدیرکل شدن زنان می باشد! (آن هم در جامعه‌ی بی که به زنان حتی اجازه شهادت نمی دهند). و سرانجام، خانم فاطمه معتمد آریا، به پست مدیر کلی منصوب و همسرشان به عنوان یک کارمند دون پایه زیر دستشان در همان اداره کار می کند و پوستر فیلم خانم مدیرکل را در قاب عکسی نشانده در حالی که در دست همسرش یک جاروی برقی وجود دارد! با امید به این که تمامی این صحنه‌ها با سرنگونی رژیم هنرکش آخوندی و استقرار آزادی در میهن اسیرمان، به واقعیت بپیوندند.

با امید به آن روز / هلند، ژانویه ۱۹۹۸

حلقه‌ی مفقوده

ناهدید شایان

جامعه مصر که زمانی در کشورهای عربی به تاریخ باز و فرهنگ و هنر پیشرو مشهور بود، اکنون با معضل بنیادگرایی اسلامی و اوباش مذهبی دست به گریبان است.

در دهه چهل و پنجاه، جامعه ایران نیز در گذار مبارزه از مسالمت به قهرآمیز، زنان قهرمانی را در صف تشکلهای چریکی مشاهده کرد. این زنان که در صفوف مبارزه در درگیریهای خیابانی، زندان و تخت شکنجه ساواک عظمت وجود خود را به اثبات رسانده بودند، نمادی دیگر از چهره زن را به مردم و دیکتاتوری شاه عرضه داشتند. پس از قیام بهمن ۵۷ علی رغم حضور گسترده زنان در مبارزه ضد دیکتاتوری سلطنتی، یک بار دیگر جامعه ایران و اردوی پیشرفت و ترقی از شانسی آفریده شدن یک جنبش سازماندهی شده زنان محروم ماند. و خمینی و جبهه ارتجاع و عقب ماندگی از فرصت استفاده کرده و سریعاً نه تنها دست به سرکوب خواسته های برآمده از جو قیام زدند، بلکه موجودیت زن را از آن چه که پیشتر در آن قرار داشت با زور و حمله قلمداداران و قداره بندان به عقب راندند. در این میان گروههای سیاسی مترقی نیز از این موضوع غافل ماندند. شاید بتوان گفت که سنگر زنان اولین و مهمترین سنگری بود که خمینی و دارو دست اوباش توانستند در ایران برای صاف کردن جاده رسیدن به قدرت، فتح کنند. به راستی اگر خمینی با یک نیروی متحد و ارگانیزه زنان در جامعه روبرو بود مگر می توانست تا آن جا پیش برود که اکنون شاهد آنیم. این حلقه ی مفقوده می توانست بزرگترین مانع در برابر تجاوزات ارتجاع مذهبی به حیات و ممت یک ملت باشد.

اکنون پس از گذشت ۱۸ سال از قیام بهمن، مبارزه با دیکتاتوری مذهبی در اشکال مختلف و در تمامی صحنه های گوناگون جامعه در جریان است. در این میان، مبارزه زنان در حال حاضر جایگاه خاص و ارزنده ای یافته است، به طوری که می توان گفت در چشم انداز تحولات آینده ایران زنان اهمیت ویژه ای خواهند داشت. این تنها یک ادعای بی پشتوانه نیست که زنان در دور جدید برخورد نیروهای اجتماعی ایران حرف اول را می زنند. زیرا با نگاهی به ترکیب جنبش اصلی و جدی در برابر رژیم یعنی شورای ملی مقاومت، زنان و در رأسشان رئیس جمهور برگزیده این شورا نقش اول را بر عهده دارند و این به هیچ وجه تصادفی نیست. از آن سو در درون ایران عظمت مقاومت زنان به اشکال مختلف که خود را به رژیم در تمامی جنبه ها تحمیل می کند گواه دیگری از یک بودن نقش زنان در ایران است. اکنون باز هم نگرانی بزرگ رژیم، پس از ۱۸ سال، مساله زنان شده است. زنان در حرکت اخیر خود در جریان راهیابی تیم فوتبال ایران به جام جهانی، به دیکتاتوری مذهبی نشان دادند که دیگر قابل سرکوب نیستند. یک بار دیگر در ایران پس از قریب یک صد سال مبارزه و کشاکش، فرصت برای سازماندهی واقعی و مستقل زنان و تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ اجتماعی به وجود آمده است. این حلقه مفقوده می رود که جای خود را در زنجیر نیروهای اجتماعی بیابد. اگر این موج برآمده از جامعه یعنی زنان در این لحظه تاریخی بتوانند خود را به صورت یک تشکل واقعی و مستقل سازمان بدهند، می توان امید بست که در کشاکش جاری و آتی نیروهای اجتماعی ایران، نیروهای دموکرات، پیشرو و مترقی به پیروزی نهایی برسند. ولی بدون پیدا شدن این حلقه مفقوده در میان نیروهای تعیین کننده صحنه سیاسی، حتی با وجود سرنگونی رژیم تضمینی وجود نخواهد داشت. دی ۷۶

حلقه مفقوده ای بود که می توانست پای چهارم جریان اجتماعی ایران به حساب بیاید. این جنبش می توانست نقش برهم زننده تعادل قوا در هر یک از این وقایع تاریخی را به سود جریان ملی دموکراتیک و مترقی ایران رقم بزند. جنبش نیرومند و سازمانیافته زنان، خواه ناخواه در مصاف با فرهنگ کهنه و عقب مانده و بازدارنده اجتماعی، دارای رهبری مترقی می گشت و می توانست در تنگ تنگ وقایع بازوی مکمل نیروهای دموکراتیک مترقی و پیشرو جامعه باشد که عموماً از مردان جامعه شکل می گرفت. این بدین معنی نیست که زنان به هیچ وجه نقشی در وقایع تاریخ معاصر ایفا نکردند یا این که جنبشهای تاریخ معاصر ایران کاملاً مردانه است و از حضور عنصر زن خالی بوده است. بلکه منظور حضور یک نیروی مستقل و ارگانیزه زنان است که بتواند مهر خود را به مثابه دخالتگر در صحنه سیاسی برای منافع خود که بی شک در راستای منافع دموکراتیک و پیشروی مردم قرار می گرفت، بکوبد.

تا پیش از قاجار اساساً نامی از زن ایرانی به طورکل در تاریخ نیست. احتمال بر دو گونه است یا این که زنان اساساً به غیر از پستوی خانه در جایی دیده نشده اند که تاریخ نویسان اشاره ای از آن به میان بیاورند یا این که تاریخ نویسان هم بر سبک و سیاق فرهنگ مردسالارانه، زنان را اصلاً به عنوان موجود زنده به حساب نیاورده اند. آقای یحیی آرین پور در بررسی دوره قاجار می نویسد: «در سرتاسر دوره سلطنت قاجاریه، نامی از حقوق و آزادی زن نیست و هرچند به کنایه ذکری از این مقوله نمی رود». با شروع جنبش مشروطیت و آزادیخواهی پای زنان برای اولین بار به غیر از رفتن به حمام و دیدار فامیل به کوچه و خیابان باز می شود. کسروی می نویسد «امروز زنان تهران نیز در خیزش پا در میان داشتند و چنان که حبل المتین نوشته، پانصد تن از ایشان در جلو خان بهارستان گرد آمده بودند»^۱ و به قول شوستر، مستشار آمریکایی، در آن اوان، سازمانها و باشگاههای زنان در تهران وجود داشته و اعضای این سازمانها سوگند یاد کرده بودند که با استعراض از روس و انگلیس، که استقلال کشور را به خطر می انداخت، مبارزه نمایند، چنان که می بینیم جنبش آزادیخواهی مردم ایران در مشروطیت برای اولین بار زنان را به میدان فعالیت اجتماعی وارد کرد و این شروعی بود که زنان ایرانی در تاریخ معاصر بتوانند در تلاش برای یافتن هویت مستقل خود وارد عمل شوند. اما این حرکتها با آن که حتی در سنگرهای تبریز زنان تنگ به دست نگهداری می دادند، به یک جنبش ارگانیزه و قدرتمند تبدیل نمی شود و نه تنها کلیت جنبش به شکست می انجامد، همین دستاوردهای اندک نیز در دوره بعدی یعنی جنبش ملی شدن صنعت نیز باقی نمی ماند و زنان به تدریج با شکست جنبش دوباره به خانه ها بازمی گردند.

در نبرد خلق شماره ۱۳۹ در تحلیل جنبش زنان مصر به این نکته اشاره می شود که اتحادیه زنان مصر در سالهای ۱۹۲۰ تا ۲۹ به صورت متشکل به پیروزیهای بزرگی دست می یابد، اما با روی کارآمدن جمال عبدالناصر که به اصطلاح سمت گیری سوسیالیستی داشت، تمامی احزاب منجمله اتحادیه زنان منحل می شوند. پس از مرگ ناصر، دیگر آن فرصت تاریخی برای تشکل زنان موجود نبود چرا که علما و ارتجاعیون صحنه خالی گذاشته شده زنان را پر کردند و راه را برای تشکل زنان مسدود نمودند. به همان نسبتی که نقش زنان در جامعه مصر افست کرد، بنیادگرایی اسلامی و ارتجاع پیشرفت کرد تا جایی که

در بررسی تاریخ معاصر ایران و نگاهی به شورشها، قیامها و انقلابهای مختلف از مشروطه تاکنون در می یابیم که تلاشهای مبارزین در دوره های مختلف به شکست انجامیده است. تحلیلگران و پژوهشگران سیاسی علل مختلفی را در توضیح شکست هر کدام از انقلابها ذکر کرده اند. برخی از مورخین شکست انقلاب مشروطه را در عدم پایداری رهبران اولیه جنبش در ادامه آن و خام خیالی رجال اصلی در برخورد قاطع با انحرافات و سوء استفاده دربار از تفرقه میان مردم و انقلابیون دیده اند. جنبش ملی شدن نفت و قیام مردمی به رهبری دکتر محمد مصدق برای بار دوم نور امید را در دل مردم نسبت به آزادی و پیشرفت جامعه برانگیخت. اما این بار نیز تلاش نیروهای پیشرو جامعه با پشتوانه مردمی ناکام ماند. در تجربه جدید، توطئه های سازمان اطلاعاتی آمریکا، موضعگیریهای انحرافی حزب توده علیه دولت مصدق، موانع و کارشکنیهای نیروهای ارتجاعی مذهبی به رهبری کاشانی و اشتباههای خود دکتر مصدق در عدم تشکل و سازماندهی مردم، عاملی شد که امید برای آزادی، پیشرفت و رفاه عمومی به یاس مبدل شود. فورموله ترین تحلیل در میان تمامی بررسیها از عوامل شکست جنبش ملی مردم ایران به رهبری زنده یاد دکتر محمد مصدق را می توان در بررسی رقیب بیژن جزینی از تاریخ آن دوران یافت. پس از آن در انقلاب ۵۷ یک بار دیگر جنبش مردمی و قیام عمومی با خواستهایی مشابه با دو خیزش بزرگ در نیم قرن گذشته، با موانع و مشکلات بزرگ روبرو شد. این قیام اگرچه دم و دستگاه حکومت پهلوی را برچید، اما در ادامه نه تنها به خواستههای اساسی و اصلی مردم پاسخ نداد بلکه جامعه ایران را با وحشتناک ترین دیکتاتوری آن هم از نوع مذهبی در تاریخ خود مواجه کرد. در بررسی قیام ۵۷ و نتایج آن نیز تحلیلهای به صورتهای مختلف عرضه شده و می شوند. از جمله این بررسیها در توضیح علل تجربه قیام ۵۷ و نتایج آن از جمله به موارد زیر برمی خوریم. فرسوده شدن و عدم حضور قدرتمند نیروهای انقلابی مردمی مانند چریکهای فدایی و مجاهدین در پیش از سال ۵۷ و اشتباههای و عدم شناخت از ماهیت دیکتاتوری مذهبی در حال شکلگیری توسط این نیروها به خصوص چریکها، سوء استفاده خمینی از این خلا از یک سو و از باورهای مذهبی مردم از سوی دیگر، همچنین پهن کردن بساط و تشکیلات خود از طریق مساجد و قبضه قدرت و غیره

در مورد این سه واقعه بزرگ تاریخی یک صد سال گذشته علی رغم صحت و سقم بسیاری از این مفروضات، مفسران نکته ای را از قلم می اندازند که موضوع اصلی قابل طرح در مطلب حاضر است. به عقیده نگارنده عاملی که باعث شکست و انحراف تمامی جنبشها و انقلابهای در طی صد سال اخیر شده، عدم حضور یک جنبش سازماندهی شده و پر قدرت زنان در معادلات سیاسی بوده است. رقیب مهدی سامع در تحلیلی از حضور سه جریان اجتماعی در تاریخ معاصر ایران به درستی به کشاکشهای این سه جریان و تعادل و توازن این سه نیرو در شکل گیری فرایند قدرت مرکزی در ایران اشاره می کند. در بررسی کشاکش مابین سه جریان اجتماعی یعنی نیروهای ارتجاعی به رهبری شیخ فضل الله نوری، کاشانی و خمینی، نیروی وابسته گرا به رهبری دربار قاجار، رضا خان و محمدرضا پهلوی، و نیروهای ملی دموکراتیک و مترقی به رهبری رهبران پیشروی مشروطه، مصدق و نیروهای انقلابی درگیر مبارزه مسلحانه در سال ۵۰، جنبش ارگانیزه زنان،

۱- تاریخ سی ساله ایران. بیژن جزینی

۲- ما و سه جریان اجتماعی ایران. مهدی سامع

۳- از نیما تا روزگار ما. جلد سوم. یحیی آرین پور

۴- تاریخ مشروطیت. احمد کسروی

۵- از نیما تا روزگار ما. جلد سوم. یحیی آرین پور □

جلسه سازمان دفاع از حقوق بین المللی گروه ایران در برلین

روز شنبه ۳ آذر ۱۳۷۶ از ساعت ۷ تا ۱۰/۵ شب بنا به دعوت لیگ حقوق بشر برلین - گروه ایران، جلسه ای ترتیب داده شده بود.

طبق اطلاعیه ای که پخش شده بود، قرار بود گنچر به همراه آقای پرفسور اشتین باخ، رئیس انستیتوی شرق شناس هامبورگ که تئوریسین و معمار اصلی دیالوگ انتقادی با رژیم ایران در آلمان محسوب می شود، در این جلسه شرکت کند اما گنچر گویا دعوت را نپذیرفته بود. جلسه با حدود حضور ۱۵۰ نفر از ایرانیهای برلین و تعدادی آلمانی علاقمند به مسایل ایران برگزار شد و شرکت کنندگان در بحث عبارت بودند از: حمید نوذری مسئول کانون پناهندگی برلین؛ اشتین باخ؛ دکتر رودیکرشیدخ خبرنگار مشهور آلمانی؛ یک نفر از اعضای آلمانی حقوق بشر.

در ابتدای جلسه یک خانم ایرانی مقاله ای در افشاء سرکوب و ترور نیروهای سیاسی، دادگاه میکونوس و سرکوب زنان خواند و یادآور شد که خانمی هم جزء باندهای همین رژیم است و هیچ کاری از پیش نبرده و نخواهد برد. و سرکوب و کشتار و ترور همچنان ادامه دارد. بعد از آن مجری جلسه که همان فرد آلمانی و از مسئولین لیگ حقوق بشر برلین است از اشتین باخ خواست که در مورد انتخابات و نتایج آن صحبت کند. وی انتخابات اخیر را یک انتخابات مردمی توصیف کرد و کوشید اثبات کند که «مردم، انقلابی جدید» به راه انداخته اند فضا عوض شده و به تحریکهای دانشجویی که برای محدودیت ولی فقیه عمل می کند و یا سرورش و تحریکهایی نظیر آن اشاره کرد و آن را مثبت قلمداد کرد. اشتین باخ گفت که یک ذره پیشرفت حاصل شده و باید دید در دنباله چه خواهد شد. او به چند نکته اشاره کرد.

۱- ایران مهمترین کشور بعد از ایالات متحده امریکا بوده و پلی استراتژیک بین تمامی کشورهای منطقه نفت خیز است. ۲- یکی از اشتباههای ما این بود که ما برای کسب اطلاع از اوضاع ایران همیشه از مقامهای دولتی نظر می خواستیم ولی از این به بعد کوشش خواهیم کرد با مردم ایران و با اپوزیسیون هم تماس داشته باشیم. ۳- رژیم ایران سخت در منگنه قرار داشته و با دشواریهای بسیار روبرو است. در آینده ای نزدیک منتظر تحولات بفرنج و پیچیده بی هستیم. «جنگ قدرت و مسایل اقتصادی»؛ یک مسأله اصلی است. ۴- مردم ایران در انتخابات اخیر نشان دادند که واقعا سیاسی هستند و ما واقعا از این امر اطلاع دقیقی نداشتیم. ۵- سیاست ایزوله کردن رژیم ایران سیاست درستی نیست و رژیم به راحتی به جای اروپا می تواند روسیه و چین و سایر کشورهای آسیایی مسایل خود را حل کند. و سیاست آمریکا هم در مورد رژیم کارساز نبوده است.

وی کوشش کرد که رابطه با رژیم را تئوریزه کند و مرتب می گفت که ایران کشور مهم است و ما نمی توانیم بدون ارتباط با آن در آنجا تأثیر بگذاریم و سیاست ایزوله کردن یک سیاست واقعگرایانه نیست.

واکنش ایرانیها و آلمانیهای حاضر در جلسه

حمید نوذری با یک بحث رادیکال و با آوردن تاریخچه ای از دادگاه میکونوس و روابط ایران و آلمان و بررسی این سیاست از زمان وزارت امور خارجه آقای گنچر در سالهای قبل سخنان اشتین باخ را کاملا رد کرد و او را توجیه گر منافع اقتصادی آلمان خواند. سایر ایرانیها از مواضع مختلف مواضع اشتین باخ را مورد حمله قرار دادند و او واقعا قادر نبود به سؤالات پاسخ اصولی بدهد. به عبارت دیگر دستش کاملا خالی بود فقط می گفت که ایران مهم است و قطع رابطه درست نیست و ما تنها نیستیم و فرانسه و انگلیس و اطریش و... هم رابطه دارند. یک ایرانی در رد ادعاهای اشتین باخ گفت که خاتمی مسئول فرستادن میلیونها دانش آموز به روی مین و مسئول سانور و اختناق و تأیید کننده اعدامها بوده و هست، و اگر خاتمی آدمی با چهره جدید است و می خواهد رفرم کند چرا در اولین روزهای پس از انتخاب اعلام جنگ به مجاهدین و حزب دموکرات، که بزرگترین اپوزیسیون هستند داد. اگر خاتمی واقعا می خواست رفرم کند باید اول با اپوزیسیون صلح و آشتی کند و ثانیاً به جای یک انتخابات کاملاً قلابی و مملو از تقلب، یک انتخابات مردمی و دموکراتیک با نظارت بین المللی برگزار کند. از میان تعداد کثیری منتقد در این جلسه فقط ۳ نفر درصد بودند از خاتمی دفاع کنند که مورد تمسخر ایرانیها قرار گرفتند. یکی از ۳ نفر از دوران فسنجانی به رژیم نزدیک شده و مرتباً به ایران رفت و آمد دارد. اسناد همکاری وی با رژیم در شماره های قبلی نشریه مجاهد افشاء گردیده است. نظر بسیاری از شرکت کنندگان این بود که شرکت آقای اشتین باخ یک تست بود که از اوضاع جدید یک ارزیابی به عمل آورد و حساب دستش بیاید که ایرانیان در مورد خاتمی چه نظراتی دارند. او در ضمن صحبتهایش به شکست دیالوگ انتقادی اعتراف کرد ولی هیچ راه حل مشخص دیگری ارائه نمی دادند.

اهمیت این جلسه در این بود که سازمان لیگ حقوق بشر بین الملل و گروه ایرانی آن در مورد ایران موضع قاطع و روشنی را ارائه می دادند که از هرگونه امید و توهم نسبت به رژیم ایران به دور بود و نیز بیشتر شرکت کنندگان خارجی از فعالین گروهها و نهادهای دموکراتیکی بودند که در رابطه با مسائل ایران حساس هستند و در این زمینه کار می کنند. ارائه نظرات روشن و قاطع در مورد رژیم ایران از طرف شرکت کنندگان در بحث و حاضرین هوشیار می تواند در جهت گیری قاطع این نهادها تأثیر مثبتی داشته باشد و از طرفی سیاست گزاران آلمانی نیز با جمع وسیعی از صاحب نظران ایرانی و آلمانی روبرو شدند که هیچگونه توهمی نسبت به ساختار رژیم ندارند، یعنی هیچگونه دلنگی و امیدی به «انقلاب خاتمی» ندارند! این روشنی و واقع بینی آقای پرفسور اشتین باخ را در بحث ذله نموده بود!

نکته جالب دیگر در این جلسه این بود که خبرنگار مسلط روزنامه تاکس اشپیگل، اشتین باخ را چندبار به تمسخر گرفت و تناقضهای آشکار او را خیلی قاطع تشریح کرد و در آخر هم گفت که تا به امروز سیاست دولتمردان آلمان شکست خورده و من منتظر شکست بعدی شما هستم.

برلین - ح.م

قطعنامه تظاهرات ایرانیان در استکهلم، سوئد

در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۹۷، شاهد نمایش فیلم مستند و دلخراش سنگسار چهار انسان در جمهوری اسلامی ایران از کانال چهار سوئد بودیم. نمایش این فیلم موج جدیدی از خشم و نفرت عمومی بر علیه جمهوری اسلامی ایران و قوانین به غایت ارتجاعی و ضد بشری این رژیم را برانگیخت. ما معتقدیم که تنها از طریق فشار افکار عمومی و اعتراضات گسترده تمامی انسانهای آزادیخواه، احزاب، سازمانها و نهادهای مترقی و بین المللی مدافع حقوق بشر می توان مانع از ادامه چنین وحشیگریها در ایران شد.

تجربه ۱۹ سال حاکمیت جمهوری اسلامی نشان داد که این نظام فاسد و سرکوبگر به هیچ وجه قابلیت تغییر را نداشته و باید با اراده مردم رنجیده ایران سرنگون و جای خود را به یک نظام کاملاً مترقی و دموکراتیک بسپارد. ما شرکت کنندگان در این اکسیون اعتراضی خواهان اجرای خواسته های زیر می باشیم:

۱- تعطیل سفارتخانه ها و سایر مراکز جاسوسی و تروریستی جمهوری اسلامی ایران در سراسر جهان.

۲- نظارت ارگانهای بین المللی بر اجرای قوانین سازمان ملل در مورد حقوق بشر به ویژه حقوق زنان و کودکان منجمله مصوبه ۱۹۹۵ سازمان ملل در مورد کنترل زنان بر جسم و جنسیت خویش در ایران.

۳- اخراج جمهوری اسلامی ایران از کلیه نهادهای بین المللی

۴- اعطای پناهندگی به زنانی که از سوی دولتهای اسلامی و یا گروهها و احزاب اسلامی مورد تهدید، آزار و شکنجه قرار می گیرند.

۵- ایجاد فشار بر جمهوری اسلامی به منظور لغو قانون ضد بشری سنگسار.

۶- مبارزه برای لغو قوانین زن ستیز، و سایر قوانین غیر انسانی در جمهوری اسلامی و تلاش برای به رسمیت شناختن حقوق همجنسگرایان.

۷- محاکمه رژیم جمهوری اسلامی ایران به خاطر جنایتش به بشریت، به بند کشیدن میلیونها انسان، تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی مردم ستمدیده ایران، قتل عام و اعدام دهها هزار زندانی سیاسی در طی ۱۹ سال حکومت ننگینش، آدم ربایی، پیگرد و ترور مخالفین سیاسی و عقیدتی و هزاران جنایت ریز و درشت دیگرش در یک دادگاه بین المللی.

قطعنامه پایانی اکسیون اعتراضی ۱۰ ژانویه ۱۹۹۸ علیه سنگسار در ایران

کمیته هماهنگی اکسیون اعتراضی علیه سنگسار در ایران

۱۰ ژانویه ۱۹۹۸

توضیح نبرد خلق: فیلم مستند سنگسار، اخیراً از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران در اختیار رسانه های جمعی قرار گرفته است.

یادداشتهای پراکنده

نگاهی به موقعیت خاتمی و خامنه ای

۱. ش. مفسر

در جریان برگزاری کنفرانس اسلامی تفاوت دیدگاههای خامنه ای با خاتمی - که اولی زوزه های ضد استکباری کشید و دومی ضرورت گفتگو بین فرهنگها و تمدنها را مورد تاکید قرار داد - در رسانه های غربی انعکاس بسیار یافت و مورد تاکید بسیار قرار گرفت. این امر، خامنه ای را به شدت عصبانی کرد، به نحوی که وی در ۳ دی (۲۴ دسامبر) در دیدار با علما و روحانیون، گفت: حالا که کنفرانس اسلامی به خوبی برگزار شده، دشمن دارد شایعه پراکنی می کند که در بین مدیران و مسئولان نظام اختلاف وجود دارد. وی صهیونیستها را عامل این شایعه پراکنی دانست و تاکید کرد که منظورش تنها دولت «غاصب صهیونیستی» نیست، بلکه کاخ سفید و کنگره ای آمریکا هم گروهانهای صهیونیسم هستند. وی این اظهارات را در حالی بیان کرد که می دانست خاتمی وعده داده است که به زودی، پیامی برای مردم آمریکا خواهد فرستاد.

اما این تنها رویارویی خامنه ای با خاتمی نبود. وی روز جمعه ۱۲ دی (۲ ژانویه) در حالی که فقط چند روز به مصاحبه برنامه ریزی شده خاتمی با تلویزیون سی ان ان مانده بود، در نماز جمعه حضور یافت و ضمن برشمردن توطئه های دشمنان و استکبار علیه نظام - که آنها را در سه زمینه دسته بندی کرد - القاء فکر گرایش به غرب و آمریکا یکی از مسئولان نظام را یکی از زمینه ها ذکر کرد. خامنه ای افزود: «وقتی می بینید نظام جمهوری اسلامی، جهت گیری منطقی و عقلایی و مستدل خود را به طور مستحکمی حفظ کرده است، مصلحت خودشان می دانند که اینها را تبلیغ نکنند که فلان کس به آمریکا گرایش دارد، فلان کس به غرب گرایش دارد و با دیگران مخالف است. برای این که بتوانند در داخل دلهایی را متزلزل کنند». علاوه بر موضع گیری خامنه ای، باید به جوسازیهای سنگین علیه هر نوع آشتی جویی با آمریکا، از طرف باندنها و روزنامه های جناح خامنه ای اشاره کرد که در واقع اقدامی بود برای این که خاتمی را مقابل عمل انجام شده قرار دهند و راه را برای هر نوع نرمشی از طرف او در برابر آمریکا ببندند. اما سخنان سراسر تمجید خاتمی از فرهنگ آمریکایی، اظهار تأسف او از ساجرای گروهانگیری که «امام راحل» آن را «انقلابی بزرگتر از انقلاب اول، ارزیابی کرده بود، اظهار تأسف از جریحه دار شدن احساسات آمریکائیان به خاطر آن که پرچم آمریکا در ایران به آتش کشیده می شود، تاکید او بر مذاکره به عنوان یک اصل برای یافتن راه حل برای مشکلات و مسایل در روابط طرفین و بالاخره تاکید او بر ضرورت ایجاد روزنه یی در دیوار بلند بی اعتمادی که بین رژیم و آمریکا کشیده شده است، همه حکایت از آن دارد که او استقلال رای خود را در برابر جناح رقیب در این زمینه حفظ کرده است. گرچه از قول منابع دیپلماتیک گفته شده که خاتمی قبلاً در مورد محتوای پیام و اظهاراتش با خامنه ای به توافق رسیده است، به گمان من بر عکس او یا این اقدام خود، خواست جناح رقیب و خامنه ای را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد. به این معنی که او حساب کرده است هرچه جناح رقیب بر او خشم بگیرد، به اعتبارش در داخل، نزد کسانی که به او رای داده اند و در خارج بین کسانی که دنبال طرف مذاکره در درون رژیم می گردند، خواهد افزود. از طرفی او می داند که با توجه به جو کنونی جامعه، خامنه ای میدان مانور زیادی علیه او ندارد و احتمالاً تلاش خواهد کرد قضیه را به نوعی ماست مالی

کند و بگوید خاتمی هم بر مواضع سازش ناپذیر قبلی رژیم تاکید کرد. خوب است یادآوری کنیم که مساله عزل رئیس جمهور امریست که باید در مجلس مورد بحث قرار بگیرد و به تصویب برسد و بعد برای تایید به نزد رهبر فرستاده شود. در حالی که اگر اکثریت قاطعی هم در مجلس به نفع خامنه ای وجود داشت جناح راست و خامنه ای جرات دست زدن به چنین اقدامی، یعنی مطرح کردن عزل رئیس جمهوری که مدعی شده اند ۲۰ میلیون نفر به وی رای داده اند، آن هم تنها چند ماه پس از شروع کارش را پیدا نمی کردند. ولی به هر حال خامنه ای از اعمال اتوریته و قدرتمندی دست بر نخواهد داشت. از طرف دیگر، باز هم برخلاف دیدگاههایی که در آنها اظهارات خاتمی تکرار همان مواضع قبلی رژیم و فاقد نکته تازه یی عنوان شده، هم چنان که اشاره شد، او نکات زیادی برخلاف مواضعی که رژیم تاکنون داشت مطرح کرد. به گمان من مواضعی که او گرفت، بسیار حساب شده و همه جانبه نگر بود. هم آنجا که مربوط به افکار عمومی در داخل و کسانی که به او رای داده بودند می شد، هم آن جا که مربوط به ایرانیان مقیم آمریکا می شد که رژیم پیوسته از آنان به عنوان طاغوتی و ضد انقلابیون فراری نام برده (خاتمی از آنان با عنوان ایرانیان با فرهنگ و تحصیل کرده و شریف یاد کرد). در مورد آمریکا و آمریکاییان هم که سنگ تمام گذاشت. به این جملات از سخنان او توجه کنید: «ما با انقلابمان داریم مرحله ی جدیدی از بازسازی تمدن را تجربه می کنیم و احساس می کنیم آن چیزی را که ما می خواهیم، همانی است که قبل از آن، چهار قرن قبل بنیانگذاران تمدن آمریکایی هم در جستجوی آن بوده اند، ما از این جهت خودمان را از نظر فکری نزدیکتر با مایه های تمدن آمریکایی می دانیم. دوم مساله استقلال است. ملت آمریکا پیشتر مبارزات استقلال طلبانه است، آغاز کننده ی تلاش برای استقلال است و در راه استقلال قربانیان زیادی هم داده است، که بالاخره منجر شد به اعلامیه ی استقلال آمریکا که هنوز هم از بیانییه ها و اسناد مهم در باره ی حرمت حقوق انسانی است». ملاحظه می کنید که گرمتر از این برای آب کردن یخ مناسبات رژیم و آمریکا نمی شد صحبت کرد و بیشتر از این نمی شد به «شیطان بزرگ»، چهره فرشته داد. به گمان من اگر شاه دست نشانده ی آمریکا می خواست از انطباق و میانی مشترک انقلاب سفید و تمدن بزرگ، با فرهنگ و تمدن آمریکایی سخن بگوید این طور که خاتمی از همسویی «اسلام و انقلاب اسلامی» خمینی با فرهنگ آمریکایی سخن گفته، از عهده بر نمی آمد. فکر می کنم سال آینده در چنین موقعی و مصادف با ماه رمضان خاتمی اگر پیامی برای ملت آمریکا بفرستد و در آن در مورد «استحباب» افطار کردن با کوکاکولا و همبرگر و مک دونالد سخن بگوید، نه باید شگفت زده شد. به گمان من حمله های شدید روزنامه های جناح خامنه ای از جمله روزنامه ی جمهوری اسلامی به خاتمی بعد از مصاحبه اش که در آن وی را به طور ضمنی به نقض «محکمات»، انقلاب متهم کرده است، دلیل و گواه بر آن است که حرفهایی که خاتمی در مصاحبه زده نه با صلاحدید رهبر بلکه «خودسرانه» بوده است، شدت خشمی که روزنامه ی جمهوری اسلامی از اظهارات خاتمی نشان داده، تا آن حد است که گردانندگان این روزنامه، هیچ نیازی به اندکی رعایت مصلحت «دیپلماتیک» و زیرسیبیلی درکردن معیارهای «عقیدتی» ندیده اند. به گزارش رادیو اسرائیل در روز ۲۰ دی روزنامه جمهوری اسلامی در همین روز، حتی این گفته ی خاتمی را که یهودی ستیزی پدیده یی غربی است و در اسلام یهودی وجود ندارد، مورد حمله قرار داده و رد کرده است و یادآور شده که «آیات قران از عداوت و کینه بر علیه قوم یهود خبر می دهد، این مطلب حاکی از آن است که شدت اختلافات بین جناحهای رقیب به حدی است که آن یکی برای

کوبیدن این یکی یا یکی ندارد که همسو با نازیها و فاشیستها قرار بگیرد و از مقوله یی به عنوان «ارزش» دفاع کند که در همه ی دنیا ضد ارزش شمرده می شود. باید توجه داشت که خاتمی نسبت به رقیبان خود، در بین سران رژیم، در استفاده از رسانه ها و به کارگرفتن روشها و تاکتیکهای تأثیرگذار بر افکار عمومی، بسیار هوشیارتر و خیلی ماهر است. پذیرفتن مصاحبه با مجله زنان در دوره تبلیغات انتخاباتی و پاسخ دادن به سؤالات نیش دار این ماهنامه که متعلق به غیر «خودبهاست» (در حالی که رقیبش ناطق نوری از آن سرباز زد و بر این نشریه خشم گرفت)، ممنوع کردن نصب عکسش در اداره ها و مؤسسات دولتی بعد از انتخاب شدن به ریاست جمهوری، حضور در اینجا و آنجا بدون اطلاع قبلی نمونه هایی از روشهای اوست. و یا اظهارات او در مورد آمریکاییان را در مصاحبه اش با سی ان ان مقایسه کنید با زوزه های ضد استکباری خامنه ای و مقایسه کنید با اظهارات رفسنجانی که یک بار گفته بود «آمریکاییها مثل گاو تحلیل می کنند» و یک بار هم در نماز جمعه ۵ خرداد ۶۸، پارلمان اروپا را که رژیم را به تروریست پروری متهم کرده بودند، به آن خانی تشبیه کرد که «نشارد و چیزهای اسیددار» به او تنقیه کرده بودند.

فشارها از پایین

اما فشار از سوی پائینیها بر دست اندرکاران نظام رو به افزایش و خواستهایشان نیز رادیکالتر می شود و به نظر می رسد در پایین و هم خارج از جناحهای رژیم یک جبهه ی ضد ولایت فقیه که عجلالتا لیه ی تیز حمله اش متوجه خامنه ای و جناح طرفدار اوست در حال تشکیل است. این جبهه از جریانهای اپوزیسیون قانونی رژیم مثل نهضت آزادی، تا تشکلهای دانشجویی مجاز که یک ماه پیش مساله ی محدود شدن اختیارات ولی فقیه و انتخابی بودن او را مطرح کردند و اخیراً یعنی روز یکشنبه ۱۵ دی (برابر ۵ ژانویه) همراه با سایر دانشجویان در یک تظاهرات سه هزار نفری شعار مرگ بر استبداد را سر دادند و کسانی مثل عبدالکریم سروش را در بر می گیرند. اینان در حال حاضر از خاتمی حمایت می کنند، اما در عین حال مدام در حال وارد آوردن فشار به او هستند که رئیس جمهوری که ۲۰۱ میلیون نفر، به او رای داده اند باید به وعده هایش عمل کند و به ویژه اقدامات لازم را برای جلوگیری از اقدامات وحشیانه و خودسرانه ی گروههای حزب الهی به عمل آورد. اما هم رویدادهای تظاهرات خوابگاه دانشجویان، هم اقداماتی که «خط امامیه» ایصفهان در ایجاد تشکل در برابر حزب اللهیها به عمل آورده اند و برای آنها خط و نشان کشیده اند، نشان می دهد که ممکن است اوضاع هم از کنترل خامنه ای و هم از کنترل خاتمی بی اختیار به درآید. لابد شنیده اید که خط امامیه ایصفهان الله کرم را شمبان بی سخ جناح شکست خورده لقب داده اند. اخیراً یک خواننده ی روزنامه سلام به این روزنامه گفته است اگر خاتمی در مبارزه با جناح شکست خورده کشته شود اسطوره خواهد شد اما اگر با کسانی که مردم به آنها نه گفتند سازش کند، خود رانابود کرده است. مفهوم این گفته در واقع چیزی نیست جز قراردادن خاتمی در برابر این تکلیف که حتی به قیمت کشته شدنش باید با جناح مقابل به جدال بپردازد. رویدادها و تحولات شتاب تازه یی به خود گرفته و همه ی شواهد گواه از آن است اوضاع به نفع رژیم ولایت فقیه نیست.

اظهارات ابلهانه خامنه ای

خامنه ای در نماز جمعه ۱۲ دی ضمن برشمردن «توطئه های استکبار و شایعه پراکنی آنها»، یکی از شایعات را هم این دانست که میگویند مردم یا جوانان از اسلام روی گردان شده اند. وی با مقایسه وضع سی

درسهای جنبش کارگری سوسیالیستی سوسیالیسم و سندیکاها

(۲)

(سوسیالیسم از عهد مارکس به بعد و جنبش بین المللی سندیکاها)

نوشته : ماکس آدلر

مترجم: رفیق

ماخذ: متن آلمانی منتشره در مجله هفتم "سندیکاها"، بنگاه انتشاراتی کلکتیو برلین ۱۹۷۳

سوسیالیسم پیش از مارکس

سندیکاها که به معنای واقعی کلمه اتحادیه های کارگران مزدبگیر هستند و دیگر خصلت آن انجمنهای سابق کارآموزان حرفه ای را از دست داده اند، ماحصل پیدایش صنایع بزرگ و رو به گسترش سرمایه داری می باشند و از اوایل قرن نوزدهم پا به عرصه وجود گذاشته اند.

در این رابطه می توان از جنبش سندیکایی انگلیس یاد کرد، که جنبش ترادیونیون نام داشت و در سال ۱۸۲۴، پس از الهامی ممنوعیت ائتلاف (انجمنها) شروع به کار نمود. در فرانسه نیز، علیرغم وجود مقررات ممنوعیت ائتلاف، انجمنها و اتحادیه هایی از درون جمعیتهای کارآموزان شکل می گیرند که باید خصوصا از اتحادیه ایریش بافان و سپس از انجمنهای سایر اصناف نام برد. این انجمنها بالاخره در سال ۱۸۴۶، به صورت یک اتحادیه درست و حسابی، به هم پیوستند. در این مقطع زمانی در آلمان هنوز حتا نشانه هایی هم از یک جنبش سندیکایی دیده نمی شود و این وضعیت، بر موقعیت عقب مانده خرده بورژوازی - صنفی و خرده تولید صنعتگران اصناف آنجا انطباق داشت. اولین تلاشهای مربوط به سازماندهی کارگران در حوزه اقتصادی، در دوران انقلاب سال ۱۸۴۸ صورت می گیرند که همزمان با بیداری و به میدان آمدن یک جنبش سیاسی کارگران انکشاف پیدا می کنند، لیکن به دنبال شکست انقلاب به سرعت در نطفه خفه می شوند.

این کوششهای اولیه برای سازمانیابی کارگران، با فعالیتهای اشتغال بورن در رابطه می باشند، فردی که عضو اتحادیه کمونیستهای لندن بود و به سال ۱۸۴۸ (۲۳ اردیبهشت ۱۲۶۷) در دوران انقلاب سال ۱۸۴۸ صورت می

گرفت که در این جا بود که خواست تشکیل انجمنهای کارگری با برنامه ای اقتصادی مطرح گشت که هنوز یک اتحادیه شغلی را منظور نمی داشت. در همین اوقات، از هم پیوستن انجمنهای محلی مذکور اتحادیه ای به وجود آمد، تحت عنوان «برادری کارگران» که تا سال ۱۸۵۰ دوام آورد.

از آنجا که ائتلافات و انجمنهای فرانسوی نیز نیروی چندانی نیافته بودند، تنها پدیده مهم و تاریخی دوره سوسیالیسم پیش از مارکس به همان جنبش سندیکایی انگلیس محدود می ماند. همین جنبش است که شمایل پر شکوه و مؤثری از اولین اوج گیری طوفانی یک نهضت سندیکایی را بارز می نماید و در عین حال تحت لوای اندیشه های سوسیالیستی محقق می گردد. جنبشی که پدیرت آغاز می شود ولی به زودی از هم می پاشد.

اولین دوران شکوفایی سندیکاها انگلیس تحت هدایت افکار سوسیالیستی پیش می رود، منتها منظور از سوسیالیسم در این دوره هنوز سوسیالیسم تخیلی رابرت اوون است. او اولین کسی است که در تاریخ مسأله قانون حمایت کار را پیش کشید که دستاورد بزرگی بود و بدین جهت می توان او را پدر سیاست تأمینات اجتماعی لقب داد.

او در سال ۱۸۱۵ مسأله احداکثر ساعت کار روزانه را پیش کشید و ضرورت حمایت از کارگران زن و خردسالان را مطرح کرد. رابرت اوون بانی مقررات

مربوط به بازرسی کارخانجات، تعطیل قانونی آخر هفته و نیز بهبودی آموزش کارگران می باشد. اما سبب پیوستن سریع سندیکاها نوبا به اوون، وجود این قبیل خواستها و ایده های وی - که در اصل خواستهایی سندیکایی هستند - نبود، بلکه این نظریات سوسیالیستی او بودند که موجبات رشد و نمو جنبش سندیکایی را فراهم آوردند. براساس آراء و عقاید سوسیالیستی وی، کارگران می بایست، با پیش گرفتن رویه تعاون و خودیاری اقتصادی، خود را از شر سرمایه داری آزاد کنند. می بایست تعاونیهای تولید و مصرف پایه ریزی کنند که هدف اصلیشان به وجود آوردن همبانیهای (کنوپراتیوهای) کمونیستی باشد و طبقه کارگر به توسط ایجاد نهادها (و بورسهای کارگری) تبادل کالا، به طور مستقیم و بدون کاربرد قهر و خشونت و پیکار طولانی سیاسی، در میان جامعه کهن جامعه نوین و قائم به خویش را بنا کند. همین تصور بود که اثری مجذوب کننده داشت و باعث گردید که برای اولین بار کلیه سندیکاها به هم پیوستند و در سال ۱۸۳۴ اتحادیه های ملی و سراسری به وجود آوردند، (Grand national consolidated trades union)، که دستکم نیم میلیون عضو را متحد نموده بود و در بین آنها شمار زیادی کارگران روستایی و کشاورزی حضور داشتند. محتوای واقعی این جنبش عبارت بود از نوعی اعتقاد شورانگیز به قریب الوقوع بودن سوسیالیسم.

عدم توفیق این پروژه کمونیستی، که به صورت نمونه در بخش آمریکایی جنبش به اجرا درآمده بود، و نیز ناکامی و ورشکستگی (اقتصادی) بورسهای کار که در سراسر انگلستان تأسیس شده بودند - و ورشکستگی آنها تعاونیهای تولید و مصرف را هم به ورطه ورشکستگی کشانید - باعث گردید که این نخستین نهضت سوسیالیستی سندیکایی به همان شدت و حدت شروع و اعتلاش به سرایش سقوط و پائینش درغلطد. توده های کارگری که به سختی از این آزمون سرخورده بودند، از برنامه های خود یاری اقتصادی دست کشیده و به اکیسونهای انقلابی و عملیاتی سیاسی «چارتیسم» روی می آوردند.

به غیر از موارد مذکور، سوسیالیسم پیش از مارکس اصولا نمی توانست پیوند چندانی با سندیکاها برقرار سازد، زیرا در آن زمان، به جز در انگلیس، سندیکای مهمی وجود نداشت. البته در سوئیس و آلمان تبلیغات کمونیستی شخصی به نام وایتلینگس کارگران را تحت تأثیر قرار داده بود، لیکن این جریان صرفا در حوزه یک «سوسیالیسم صنعتگران» محدود مانده و نتوانسته بود بایده و سازمانهای سندیکایی پیوندی داشته باشد. در تغییر و تبدیلیهای بعدی نیز این جریان به نفع مستقیم سندیکاها پرداخت، چرا که آنها را انقلابی نمی دانست.

در فرانسه می توانست به علت وجود «سن سیمونیس» با برخورداری از اصل سازماندهی کار و «فوریسم» با داشتن اصل ائتلاف و بخصوص اصل «حق داشتن کار»، مقدماتی جهت ایجاد رابطه با سندیکاها فراهم آید. لیکن هر دو جنبش نامبرده بیشتر از روشنگران انقلابی تشکیل شده بودند و آنها را مخاطب قرار می دادند تا کارگران را. علاوه بر اینها، آن طیف از تئوریهای سوسیالیستی پیش از مارکس که می رفتند در بین توده ها توجه و پشتیبانی پیدا کنند - مانند تعلیمات کایه و پرودن - این نظریه ها نیز کاری به رابطه با سندیکاها نداشتند. کایه دنبال نوعی کمونیسم آرمانی و پرولتری بود که در میدان عمل چیزی جز تشکیل تعاونیها از آن حاصل نشد. در طرف دیگر، آموزشهای پرودن هم جهتی خرده بورژوازی داشت و مبین سوسیالیسم بود که صرفا به خودیاری اقتصادی، توسط تعاونیها و تأسیس «بنیاد اعتبارات بلاعوض» برای کارگران، منجر می شد. شخص پرودن مستقیما علیه تشکیل سندیکاها و ائتلافهای کارگری و علیه اعتصاب به مثابه وسیله مبارزه کارگران اتخاذ موضع کرد. و درست از همین جا بود که انتقاد شدید مارکس جوان علیه نظریات پرودن آغاز شد.

(ادامه دارد)

نگاهی به موقیبت خاتمی و خامنه ای

بقیه از صفحه ۹

چهل سال پیش با اکنون اوضاع کنونی را نشان از گرایش مردم به «اسلام» دانست. خامنه ای گفت: «پنجاه سال قبل، چهل سال قبل، سی سال قبل، شهر تهران انسان وارد می شد، ماه رمضان اصلا حال و هوای روزه توی این شهر نبود، مردم راه می رفتند راحت سیگار می کشیدند، غذا می خوردند اصلا کسی احساس نمی کرد این جا روزه است. امروز شما نگاه کنید همه جا روزه دار است، همه جا در حال ذکر است بهترین روزه دارها میان جوانها هستند. ... جلسات تضرع، جلسات دعا ... به این آخوند متکبر باید گفت اگر در گذشته در ماه رمضان کسی در خیابان سیگار می کشید و هیچ مشکلی برایش پیش نمی آمد و کسی معترض او نمی شد، این نشان از تساهل و شعور مردم بود. مردمی که اهل روزه گرفتن و عبادت بودند مثل شماها دین فروش و متظاهر به دینداری نبودند. عبادت و دین رابطه بی بود بین آنها و خدایشان نه وسیله ی سرکوب، ارعاب و آزار دیگران. آخوند جنایتکار ایجاد جو رعب و وحشت به زور نیروهای سرکوب را نشان از رشد دین گرایی می داند. مردم با رژیم شاه، دعوی دین و مذهب نداشتند. دعوی حکومتی مستقل و ملی، دموکراسی و آزادی را داشتند. همه ی آنها که در دوره ی شاه در ایران زندگی کرده اند می دانند که «دربار شاهنشاهی» در ماه محرم در مسجد ارک مجلس سوگواری برگزار می کرد و شاه شب عاشورا می آمد ساعتی پای منبر آخوندها در آن مجلس می نشست و به «ذکر مصیبت» و روضه خوانی آنها گوش می داد. دسته های سینه زنی راه انداختن و هیات عزاداران تشکیل دادن هم ممنوع نبود. بزرگترین دسته سینه زنی را هم شعبان بی مخ راه می انداخت. آخوند مرتجع چه چیزهایی را نشانه پیشرفت می داند، جلسات دعا و تضرع. اگر حالا هم نیروهای سرکوب رژیم دست از سر مردم بردارند، باز هم رفتار مردم روزه دار و روزه خوار در خیابانها مثل گذشته خواهد بود، رعایت یکدیگر را خواهند کرد بدون این که یکی معترض دیگری بشود. رقص و پایکوبی مردم در روز ۸ آذر در خیابانها به خاطر پیروزی تیم ملی فوتبال، خود گواه آن است که خامنه ای چقدر از واقعیتهای جامعه ی ایران پرت است.

اما خوشبختی مردم در دوره ی شاه آن بود که گرچه شاه آنها را در ظاهر ملت می نامید ولی رعیت بودند و باید «اوامر مطاع ملوکانه» را بی چون و چرا می پذیرفتند، اما «امت» نبودند، «ولی امر» و رهبر سیاسی - مذهبی نداشتند. به خاطر همین مذهب و دینشان به خودشان مربوط بود. به خاطر همین مسلمان و غیر مسلمان در برابر شاه دست نشانده ی اجنبی، صف واحدی داشتند. مبارزان کمونیست و مبارزان مذهبی ترقیخواه مورد احترام مردم بودند اما خمینی، این آخوند ردل قدرت پرست شیطان صفت تفرقه و نفاق بین مردم پالاید و جنایتکار کرد تا ولایت خودش را بر مردم تحمیل کند. اگر چه خمینی مرد زنده نماند که به خاطر جنایاتش محاکمه شود، اما میراث خواران و همدستانش از پنجه ی انتقام خلق گریزی نخواهند داشت.

اصلاح و پوزش

در شماره ی پیش در مطلب «تب فوتبالی و تنبیه رژیم» چند مورد اشکال تاییدی وجود داشت که خوانندگان حتما متوجه شده اند و از بابت آنان پوزش می طلبیم. ضروری است که یادآوری شود که در ستون دوم مطلب یاد شده، به سطر هفتم کلمه اردوها اشتباها اروپا تایپ شده بود جمله ی صحیح این است «رفتارهایی که در اردوها با این بچه ها کردند...» □

چرا حقوق بشر؟

منصور امان

بیانیه سازمان پیرامون حمله مأموران وزارت اطلاعات به محل اقامت آیت الله منتظری، موجب برانگیختن برخی پرسشها گردید که در اغلب آنها با استناد به سابقه و جایگاه گذشته منتظری، دفاع از حقوق شهروندی او تقیح شده و این رویکرد خطا ارزیابی گردیده است.

طبعاً هیچیک از دوستان و رفقای که انتقاد مذکور را مطرح ساخته اند اعتقاد ندارند که سازمان از دیدگاهها یا گرایشهای سیاسی منتظری دفاع می کند یا بدتر از آن به تیره وی برخاسته است! بنابراین اگر به بحث اندکی عمیق تر نگریسته شود می توان دریافت که مشکل در تعریف و برداشتهای گوناگون و نیز متفاوت از مفهوم حقوق بشر، آثار و نتایج آن نهفته است. بدین معنا که بیانیه از یک خاستگاه ارزشی معین (که منشور سازمان آن را فورمولیزه کرده است) به رویداد پیاد شده برخورد می کند و نظرات مخالف آن به همین صورت از زاویه ای دیگر (که پایه انتقاد یعنی دلایل ارائه شده، تا حد زیادی آن را روشن ساخته اند) به این مسأله می پردازند.

از زاویه نظری

در منشور قید می شود که: «سازمان اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقها و پیمانهای بین المللی آن را نه به خاطر مصالح تاکتیکی و تبلیغاتی، بلکه به طور استراتژیک و اصولی سرلوحه برنامه خود قرار داده ...» با این بند - مانند سایر مفاد منشور - می توان موافق یا مخالف بود و برای تحکیم یا حذف تلاش نمود، اما نمی توان در عین پذیرش برنامه بی، یا آثار مادی آن به مخالفت پرداخت. و این نه به دلیل آن است که «ما حکم می کنیم، بلکه چنین برخورد دوگانه یی را شرایط مادی جوامع و وظایفی که فراراه یک نیروی جدی سیاسی قرار می دهند، بر نمی تابند. به عنوان مثال ما نمی توانیم در همان حالی که به طور نظری از آزادی اندیشه و بیان دفاع می کنیم، در برابر اقداماتی که اینجا و آنجا به پایمالی ارزش مزبور راه می برند تنها به دلیل آن که خود مصون مانده ایم یا هجوم متوجه مخالفین ما بوده است، سکوت کرده و آن گونه رفتار کنیم که گویی اتفاقی نیفتاده است. چنین رویکردی را در بهترین حالت چیزی جز ریاکاری نمی توان نام برد و نیرویی که سیاست را از این جنس می فهمد یقیناً حتی نزد موکلین خود از اعتماد چندانی برخوردار نخواهد شد.

ارزشهای فراگیری مانند آنچه که در بیانیه ی جهانی حقوق بشر درج گردیده، کارایی و تأثیر خود را از گستردگی دایره ی شمول خود کسب می نمایند و فراتر از مرزهای جنسی، نژادی، فرهنگی، سیاسی، طبقاتی و ... به تعریف جایگاه وابسته انسان و همه ی آن چه که به این جایگاه هویت می بخشند می پردازند. در این میان البته تلاشهایی نیز برای محدود و مشروط نمودن آنها نیز وجود دارد، از جمله رژیم ملاحظه از «حقوق بشر اسلامی» سخن می گوید و بر نقش عوامل فرهنگی خاص در بازتعریف حقوق بشر اصرار می ورزد. سؤال اینست: آیا مفهوم مزبور تجزیه پذیر و تبعیت گرا هست یا نه؟

همه ی دولتها، محافل و افرادی که به اشکال گوناگون منکر این یا آن حق در زیست مدنی انسانها هستند یا آن را تنها مختص قشر و دسته ی معینی می دانند، صرف نظر از این که در صدد کسب چه نتایجی از این مبتدا باشند، به این پرسش پاسخ مثبت می دهند. هدف اکثر آنها به خوبی روشن است، دور زدن محترمانه استانداردهایی که عدم پذیرش صحیحشان خسارت تاکتیکی معینی را به همراه خواهد داشت.

نقش صفحه «دیدگاهها»

علی ناظر

با درود به حماسه آفرینان بهمن ماه. در شماره ۱۵۱، مهدی سامع از تجربیات ارزشمند مبارزاتی خود علیه رژیم شاه و خمینی بهره جسته و نوع برخورد نویسنده (علی ناظر) و محتویات یادداشت «فراکسیون اصلی» را موردانتقاد قرار داده است. اگر محتوای آن یادداشت را نادیده بگیریم، نحوه ی برخورد مهدی سامع، به تنهایی، آموزنده بود و می تواند محکی باشد برای روش برخورد. ولی مهمتر از محتوای یادداشت و یا نوع برخورد مهدی سامع، رشد صفحه ی دیدگاهها باید مورد توجه قرار بگیرد. رشد تا به آن حد که سخنگوی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، در همان چارچوب «صفحه ی دیدگاهها» به بیان نظرات خود می پردازد. و باید این پدیده را گرمی داشت. پدیده و سکویی که از

تکلیف حکومتهای تمامیت کرا روشن است، آنان نمی توانند بر حقوق بدیهی شهروندان خود صحه بگذارند زیرا بقای نظم خودساخته شان در گرو زیرپا گذاشتن روزانه و سلب همین حقوق است. محافلی نیز در جهان غرب با صغیر شمردن توده های جهان سومی و عدم آسادی فرهنگی، اقتصادی آنان برای پذیرش ارزشهای تمدن قرن بیستمی، عملاً از منشورهای جداگانه و مدارا دفاع می کنند و اینان اغلب کسانی هستند که در گذشته، سینه پهلو کردن اتباع کشورهای بلوک شرق را به کارزاری جهانی علیه نقض حقوق بشر در این ممالک تبدیل می کردند!

ناگفته پیداست برای محافل یاد شده، حقوق بشر ابزاری در خدمت سیاست جاری محسوب می شود، دیروز در هیات مصالحین و پیامبران با چماق دموکراسی و حقوق بشر بر «دیوار آهنین» می کوفتند و امروز با ژست تفاهم جویانه افسار دیکتاتورهای آسیایی و آفریقایی را به خودشان واگذاشته تا سر ببرند، گردن بزنند، سنگسار کنند، قتل عام کنند تا بدین وسیله از «سنتهای فرهنگی» آنان پاسداری کرده باشند. هنوز زمان زیادی از تلاش دولت آلمان برای تشکیل «کنگره اسلام» - طبعاً با شرکت نمایندگان جمهوری ملاحظه - نمی گذرد، تا به حال هیچ دولت غربی نقض گسترده حقوق زنان در کشورهای عربی حاشیه ی خلیج فارس را محکوم نساخته است، هیچ از این فرشتگان رحمت حتی به محله اش هم راه نمی دهد که از قربانیان کشتارهای میلیونی قومی و نژادی در آفریقا حمایت کند و الی آخر.

امروز و در برخورد با مقوله ی حقوق بشر، محافظه کاران، جناح راست سرمایه داری و حکومتهای ارتجاعی - استبدادی جبهه ی مشترکی را برای بی محتوا ساختن، بی اثر کردن و در نهایت تبدیل آن به مترسک سر جالیز تشکیل می دهند و رادیکالیسم انقلابی تنها با مرزبندی صریح و روشن با برداشتها و استنباطات گمراه کننده آنان است که می تواند از آمیختگی صفوف در این گستره جلوگیری کند. از همین روست که ما مخالف هر نوع استثناء و هرشکلی از تجزیه و تفکیک در مفاهیم بنیادی حقوق بشر بوده و به ویژه در نگاه به کشور خود، تممیم بی تبصره آن را ضروری و حیاتی می دانیم.

از هر زاویه ای که به تاریخ روابط اجتماعی در ایران نگریسته شود، استبداد و ازهم گسیختگی پیوندهای مدنی شهروندان را به مثابه ی دو ویژگی برجسته می توان شاهد بود، دو پدیده ای که لازم و ملزوم یکدیگرند. حکومتهای مستبد یک تنه مالک جان و مال مردم بوده اند، امر کرده و مقرر داشته اند و

آن هر عنصری در طیف فدایی و یا خارج از آن، می تواند از موضعی برابر، با مسایل برخورد کرده و به تبادل نظر دست آزند. و این نمایشگر یک جهش کیفی است. کارکرد و نقش صفحه دیدگاهها، در عرض دو سال گذشته، را می شود از سه جهت مورد بررسی قرار داد.

اول، برخورد با مسایل روز، و انتشار افکار، برداشتها و یا خواسته های اعضا و طرفداران سازمان و مقاومت ملی، که لزوماً هم نمی بایستی با جز به جز افکار اعضای ارشد مقاومت یکی بوده و همخوانی داشته باشد. دوم، حل این معضل در میان اعضا و طرفداران مقاومت ملی، که می شود مسایل را بیرونی توضیح داد و نه تنها کسی «شک غیر علمی» نمی کند بلکه دشمن هم نمی تواند از آن دستاویزی بسازد. و سوم، تبادل افکار عاملی است آگاه کننده که قاعدتا در راستای پیشبرد اهداف مقاومت ملی عمل خواهد کرد.

البته اگر به صحبتهای مسعود رجوی (مجاهد ۳۷۲) و مهدی سامع رجوع کنیم، می بینیم که هر دو بر یک امر انگشت می گذارند. ورود به «دورانی جدید». ناگفته روشن است که دوران جدید یعنی چه، و در نتیجه چه خواسته هایی دارد. و در همین چارچوب است که محتوای صفحه ی دیدگاهها هم بایستی وارد «دوران جدیدی» شده و سمت و سوی جدیدی پیدا کند.

البته نباید نادیده گرفت که بعضی از نیروهای چپ معتقدند که ما از ایران برای تبادل افکار و بحث کردن و نشر بیرون نیامده ایم، و رهنمود می دهند که بایستی در مبارزه ای ممتد و خستگی ناپذیر با رژیم مسلح شویم. این گفته و تفکر را اگر در چارچوب یک مسلح مبارز که از مدارج مختلف آگاهی گذشته و به نقطه مجاهدت و فدایی رسیده ارزیابی کنیم، یک رهنمود ارزنده و غیر قابل انکار است. در حقیقت، مسلح شدن یک امر عاجل ملی است، و هر کس که توانایی دارد باید در براندازی قهرآمیز این رژیم ددمنش سازمان داده شود. ولی لزوماً هر ایرانی ای که به خارج آمده (و یا در ایران) است توانایی پیمودن این مدارج رانداشته و به قول معروف «هنوز اندر خم یک کوچه» است، هر چند که انسانی آزاده باشد. و به همین خاطر نایستی هر جنبنده ای را با عطار که «هفت شهر عشق را گشت، قیاس کنیم.

فراموش نکنیم که بسیاری از همین افراد بودند که در «ارژکورت» جمع شده و از مقاومت ملی پشتیبانی کردند. و در یک جنگ سیاسی، همین افراد صحه ای ملموس خواهند بود بر این واقعیت که مقاومت ملی پایگاه مردمی دارد. با قبول این واقعیت، بایستی بپذیریم که یکی از وظایف مردم رسانه های مقاومت ملی (حتی در «دوران جدید» و فاز «راهگشایی») ترویج و نشر افکار دموکراتیک وابسته به جبهه ی ضد ارتجاع است. و صفحه ی دیدگاهها باید در همین راستا گام برداشته و نقش خود را ایفا کند. شاید برای آن که به اهمیت این مسأله بیشتر پی ببریم بهتر باشد که به نقل قولی از

«دجالترین» عنصر رژیم، خاتمی، رجوع کنیم. وی در گفتگویی با سی ان ان می گوید «بخش زیادی از ایرانیان با فرهنگ، تحصیلکرده و شریف ما در آمریکا به سر می برند، اینها نماینده ملت ایران هستند. وی درست می گوید. هر ایرانی شریفی که در خارج زندگی می کند نماینده ای از «ملت ایران» و نه «دولت ایران» هست. و به همین خاطر بایستی افکار دموکراتیک وابسته به جبهه ضد ارتجاع را هر چه گسترده تر اشاعه بدهیم تا دجالینی چون خاتمی نتوانند، در زمانی که مقاومت ملی به عملیات راهگشایی مشغول است، عناصر نفوذی خود را به عنوان نماینده ملت جا زده و در مرور زمان این پایگاه مقاومت ملی را تسخیر کنند.

با ایمان به پیروزی مقاومت ملی ایران
ژانویه ۹۸ - لندن

چرا حقوق بشر؟

بقیه از صفحه ۱۱

«رعیت» وظیفه ای جز فرمان بردن نداشته است. اداره ی امور و دخالت در آن به اقلیتی ممتاز اختصاص داشته و توده ها جز دوره های کوتاه و گذرا هیچگاه طرف پرش نبوده و اراده شان تعیین کننده نبوده به شکلی که گاه «شبهه ی حماقت یک اسب» (به قول شاملو) برای تعیین یک سلطان، در برابر رأی و نظر آنها از وزنه سنگین تری برخوردار بوده است! این رابطه ی یک سویه میان بالا و پایین جز با تحقیر و فشار مستمر، جز با محجور شدن مردم و عدم شناسایی ابتدایی ترین حقوقشان میسر نگردیده است.

حکومتها یکی از پی دیگری آمده و رفته اند، سلسله های پادشاهی استقرار یافته و منقرض شده اند، دولتها تشکیل شده و سقوط کرده و حتی در این میان انقلابی هم روی داده، ولی آفت همان آفت است و کاسه همان کاسه، نظام «رعیت پروری» و «امت پروری» سنتی کماکان رابطه فرادستان با مردم و نیز محدوده ی تنگ حرمت انسانی آنان را تعیین می نماید. چاره چیست و چه کار باید کرد؟ آیا ما به عنوان اپوزیسیون تنها وظیفه جایگزینی حکومت را برای خود قائلیم و دیگر هیچ؟

خیر! باید به این تسلسل تاریخی بی هویتی و تحقیر توده ها پایان داد، باید به آنها گفت و توضیح داد که حفظ کرامت انسانی شان، مهم ترین ارزشی است که یک جامعه با تمامی نهادها و دستگاههای خود می تواند به شهروندانش صرف نظر از تفاوتهای جنسی، اعتقادی و ... آنان عرضه کند. این ارزش امتیازی نیست که دولتی به اتباع خود از سر نیاز و یا بی نیازی بدهد بلکه زندگی مدنی در جوهره ی خود بر این پایه سامان می گیرد و هر آن نظمی که سرشت طبیعی جامعه را جراحی کند، شایسته مدارا نیست.

اینها و بسی بیشتر را باید گفت ولی بدین نیز نباید اکتفا نمود، می بایست در عمل به مردم نشان داد که در حرف خود جدی هستیم زیرا تنها این گونه می توان سهمی هرچند اندک اما مهم در پرورش و بلوغ یک فرهنگ متفاوت و کنش و منش دگرگونه ادا کرد و این البته با شکستن تابوها و متحمل شدن ریسکهای معینی همراه خواهد بود. پس اجازه بدهید ابتدا از خودمان شروع کنیم و ببینیم آیا دفاع ما از ارزشهای عموم بشری آنقدر مدلل و جافاده هست که در همان گام اول به تب و لرز دچار نشویم؟! آیا حاضر هستیم و توانایی اخلاقی و شهادت سیاسی آن را داریم که بیزارای خود از چماق‌داری و حمله و بالا رفتن از دیوار خانه ی مردم را به امثال منتظری و «بیت» او تعمیم بدهیم؟

حکوم ساختن یورش به محل سکونت منتظری، در حقیقت و در درجه اول دفاع از یک پرنسیپ است، پرنسیپی که براساس آن کسی را به دلیل ابراز عقیده اش نمی توان تحت تعقیب و آزار قرار داد. ما به پرنسیپ پاسخگویی هرکس به خاطر اعمالش در برابر قانون نیز معتقدیم و منتظری را هم از زمره افرادی می دانیم که می بایست به پاسخگویی کشیده شوند اما گمان نمی کنیم می بایست پرنسیپهایمان را براساس میزان جرایم افراد تعیین کرده یا تغییر دهیم زیرا در چنین صورتی این نه اصول بلکه موضوعاتی که بدانها پرداخته می شود، معیار می گردند و این به طور مشخص بدان معناست که ما نه نقض این یا آن ارزش به طور عام بلکه نقض آن در مورد سوژه ی معینی را محکوم و نفی می کنیم. طرف دیگر معادله ی مزبور این است که اگر سوژه در دستگاه فکری ما مکان منفی ای

به خود اختصاص داده بنابراین نقض ارزش فرضی در مورد او اهمیت نمی یابد و شاید حتی بدین گونه (تجاوز به یک ارزش) ارزیابی نشود. دوستان و رفقای منتقد احتمالاً به داده هایی که از استدلال منجم می شوند دقیق نشده اند، عدم محکومیت یورش به خانه ی منتظری در واقع می تواند به نوعی این تصور را تداعی کند که آنها تنها هنگامی چماق‌داری را محکوم می کنند که متوجه خود یا دیگرانی که برگی ی صلاحیت ایدئولوژیک، سیاسی و ... برایشان صادر کرده اند، شده باشد و در غیر این صورت به طور اصولی با این پدیده نابهنجار مخالفتی ندارند.

برای ما مسلم است که منتقدین اینگونه نمی اندیشند اما برای توده های وسیعی که قرار است فرضاً این نظر در میانشان تبلیغ شود - با وجود دافعه ای که منتظری و هم رده گانش نزد آنها دارد - پیام مزبور جز بار منفی و تاثیر واژگونه نخواهد داشت.

جنبه علمی موضوع

یک جریان جدی سیاسی تنها هنگامی قادر به حل و فصل وظایفی که پیرو تحولات سیاسی- اجتماعی جامعه به طور دائمی و حتی روزانه فراراه او قرار می دهند خواهد بود که ابتدا گره های به ظاهر کور و کلاف های سردرگم نمای نظری که مکانیزم های حیات جامعه بر اساس قوانین آن عمل کرده، رشد می یابند یا پاپس می نهند را بگشاید و به نوعی سر نخ را بجوید، بیاید و راه حل ارائه دهد. معمولاً تصور بر این است که نقش اپوزیسیون تنها به نفی آنچه که حکومت بدان دست می یازد می شود. شاید این حکم در مورد کشورهایی که از یک ساختار سیاسی متعارف بورژوا دموکراتیک بهره مند هستند، صادق باشد اما در جایی مانند کشور ما که حتی یک رفرم به ظاهر معمول سیاسی جایگاه یک تحول انقلابی را به خود اختصاص می دهد و بالطبع هیچ دگرگونی جز از ریشه و از ژرفترین زوایای پنهان جامعه، فرهنگ، سیاست، اقتصاد و ... میسر نیست، رسالتی که به دوش اپوزیسیون نهاده می شود بسا تاریخی و سنگین تر از هم سلکان آن در کشورهای دیگر است.

ما نمیتوانیم تنها به نفی و افشای بیشماران معضل اجتماعی- سیاسی- فرهنگی اکتفا کرده و با جدا کردن حساب خود از آفرینندگان این مشکل ها، آسوده خیال در کنج خلوت وجدان خود آرام بگیریم. رژیم مالاها خلق الساعه وجود نیامده و اگر به بدبینی متمم نشویم - باید اعتراف کنیم با از میان رفتن آن نیز همه مسائل به گونه ای خود به خودی حل نخواهند شد. تا کنون امکان انتخاب میان جامعه ایرانی بد و بدتر محدود می شده و حتی زمانی نیز که انتخاب های بهتری در چشم انداز قرار گرفته اند، دفع فوری بلا و آن هم به هر قیمت به مصالح تاریخی ترجیح داده شده است. این بدان سبب نیست که جامعه منافع خود را نمی شناسد یا آنها را به عمد نادیده می گیرد، بلکه از آن روست که آلترناتیوها کم رنگ، گمنام، یا میانه بوده و همه یک ویژگی مشترک داشته اند و آن هم محافظه کاری یعنی در حقیقت مهمترین مانع نوآوری و دگرگونی بوده است. برخی در پوشش «احترام به عقاید مردم»، عده ای در پس «زودرس» بودن تحولات، جمعی با سپر «حرکت همراه توده ها» و ... تغییرات مورد نظر خود را آنچنان با انبوهی «اما» و «اگر» و «به شرط ...» دورمه می کردند که تشخیص یک رگه تمایل جدی و قابل اعتماد به تحول شاید فقط برای کارشناسان حل جدول متقاطع میسر می بوده است.

بنابراین خیال پردازی نیست هرگاه ادعا شود یکی از وظایف مهم سازمانی که رسالتی را بر دوش می کشد

و برای خود مسئولیتی قائل است، کوشش در جهت ارائه راه حلها و جانشینهای شفاف و صریح است. ما نیز همانند برخی جریانهای سیاسی دیگر می توانستیم هم چماق‌داری را محکوم کنیم و هم منتظری را و این به عبارتی دیگر یعنی حرف زدن برای چیزی نگفتن! زیرا با این رویکرد چه پیامی را به مردم رسانده ایم که خود نمی دانند؟ چه سهمی را در جهت ترویج آلترناتیوهای خود ادا کرده ایم؟ مگر تصور این باشد که پس از نزدیک به دو دهه حکومت آخوندی هنوز توده ها نسبت به چماق‌داری توهم دارند و نیز نمی دانند آیت الله منتظری کیست!

ما اجازه نداریم به حادثه نویسی و مفسر برونمایه رویدادها تبدیل شویم و نیز نمی توانیم منگنه ها و داوری های احساسی- اخلاقی خود را زیر بنای تحلیل مشخص از رویدادهای مشخص قرار دهیم. اهمیت واقعی یک رویداد به ندرت تنها به آنچه که موجب گردیده، محدود می شود، بسا مهمتر آثاری است که برجای می گذارد و نتایجی ست که به همراه می آورد. اگر قبول داشته باشیم که رویکردهای سیاسی سازمان می بایست خصلت مداخله گرایانه داشته باشند، بنابراین باید در جستجوی آن حوزه ای برآمد که دخالت ما در آن از نظر کیفی بیشترین راندمان را در نظر به اهدافمان در بر خواهد داشت، در رابطه با مسئله مشخص مورد بحث، حوزه ی آثار و نتایج یعنی آن چه که ذهنیت مردم نسبت به رویداد مزبور را شکل خواهد داد، مطلوب ترین گستره فعالیت محسوب می شود زیرا اولاً می توانیم از سطح رویداد فراتر رفته و به تبلیغ و ترویج دیدگاههای استراتژیکمان بپردازیم و ثانیاً ناگزیریم تکرار حوادثی از این دست، در صورت فقدان ارزشهای بنیادی را متذکر شده و مخاطبین خود را به جستجوی راه حل در خارج از کادر رژیم برانگیخته و تشویق کنیم. یکی دیگر از شروط مداخله، توانایی به موقع واکنش و مانور است. با آن دسته پیش شرطهای ذهنی که امکان دید استراتژیکمان به رویدادها را در پرده دگمهای خودساخته یا وارداتی ناچیز و کدر می سازند، ویژگی مزبور را باید به دست فراموشی سپرد. بگذارید به مثال خودمان باز گردیم، وظایفی که رویدادی مانند یورش به خانه ی منتظری در برابر سازمان قرار می دهد به طور فشرده عبارتند از:

۱- اعلام جایگاه و رویکرد سازمان نسبت به این رویداد

۲- تشدید تضادهای درونی رژیم و تلاش برای تخفیف ناپذیر ساختن آنها

۳- تبلیغ و ترویج دیدگاه استراتژیک خود پیرامون حقوق بشر و ارزشهای تمدن معاصر

خوب! با دگم ایدئولوژیک، پیچ احساسی - اخلاقی، تنزه طلبی یا تمایل افراطی و آلوده نساختن دامن کبریای خود در مورد این سوژه و هر موضوع دیگری که از سطح نرمهای مالوف و آشنا فراتر رود که تصمیمی نمی توان اتخاذ کرد. نتیجه آن است که نه تنها دیگر نمی تواند از سازمان مداخله گر سخنی در میان باشد بلکه به اندازه همان شتابی که در بیرون از ما، زندگی واقعی به حرکت پر فراز و نشیب می دهد، قفل و قفل تر می شویم و هر رویداد تازه، سازمان را بیشتر و عمیق تر به بن بست خواهد راند.

اگر این همان سناریویی نیست که برای سازمان خوابش را می بینیم پس اجازه بدهید اختلافاتمان پیرامون مسائل سیاسی روز را داشته باشیم اما برای نزدیک تر شدن به یکدیگر در بنیادها، در اصول هم دامن همت بریندیم.

دفاع از دموکراسی در مقابل تعرض نئولیبرالیسم

مهرداد قادری

شاید چنین به نظر رسد که به سخن پراکنجهای مجرد عادت کرده ایم، خصوصاً در مورد مقولاتی که بنا بر طبیعتشان به خودی خود مجرد هستند.

دموکراسی و آزادی - با در نظر گرفتن تفاوت‌هایشان - از تبار مقوله های مجرد است. دقیقاً بر همین اساس اغلب در مورد دموکراسی جمله ی «دموکراسی ناتمام» به کار گرفته می شود. چرا که مرزهای آزادی مقوله ای که دموکراسی آن را به عنوان مواد اولیه مورد استفاده قرار می دهد، مرزهایی ترسیم نشده می باشند. ابهام در مورد حد و مرز آزادی هم سراب بهبود شرایط را تلقین می کند و هم راههای فرار بسیاری، از زوایای متفاوت، برای مخالفتش باز می گذارد. آزادی به عنوان مهمترین مقوله تحت کنترل و استفاده ی سیستم دموکراتیک با دموکراسی رابطه ای تنگاتنگ دارد، تا جایی که اغلب به اشتباه به صورت مترادف یکدیگر مورد استفاده قرار می گیرند. اصولاً از آزادی تحت عنوان پدیده خودکفا نمی توان نام برد چرا که خود تنهایی قابل اعمال نیست و در چارچوب شرایط جنبی قابل توضیح و تحلیل است. برای مختصر شدن بحث به مثال بسنده می کنم: خواننده ی این سطور به دلایلی تصمیم خواندن این نوشته را اتخاذ کرده، اما برای این که آزاد بودن خود در این انتخاب را ثابت کند باید بتواند تمام مختصات زمانی و مکانی و فضایی قبل از شروع به خواندن این مقاله را در پایان نیز به صورت تمام و کمال به وجود آورد و بار دیگر به تصمیم بنشیند، این در تئوری امکان پذیر اما، در عمل غیر قابل اجرا می باشد. پس آزادی خود به عنوان پدیده خودکفا مطرح نیست و جملاتی از قبیل «آزادانه» و شبیه به آن در واقع جز نشانی مبهم از مقوله ای خاص نمی باشد. حال در چنین شرایطی که امکان ثابت کردن «آزادانه بودن» انتخاب افراد را نداریم، در بهترین وجه می توانیم سعی در کاهش هزینه بیشتر ریسک منفی (اعمال آزادی را داشته باشیم. این نیز فقط با شناخت سیستم دموکراتیک و بهبود هزینه بیشتر مهندسی آن و شناخت عوامل جنبی که در اعمال و به مرحله ی اجرا گذاشتن آن تأثیر مستقیم دارند امکان پذیر است.

در این جا نباید فراموش کرد که هر سازمان، گروه و حزب سیاسی برای توضیح طبیعت و شناساندن خود به مخاطبانش به طور عام «جامعه»، در حلقه اول به این که تا چه حد با شاخصهای دموکراتیک همگام است می پردازد.

البته به هیچ وجه خواست موشکافی و توضیح دموکراسی و سیستمهای مختلف قابل اعمال آن را نداریم اما می توانیم به نوعی با به قرض گرفتن ایده ها و نظرات مختلف متفکرین معاصر که خود وابسته به دیدگاههای مختلف می باشند، بر سر سلامتی و آینده دموکراسی در پایان قرن بیستم به بحث بنشینیم.

نوام چومسکی شخصیت جناح چپ - رادیکال آمریکا در کتابچه ای تحت عنوان «کلوپ ثروتمندان» در رابطه با دموکراسیهای معاصر و پیشرفته چنین می نویسد: «هچنان که به آسانی می توان تصور کرد، این ساختار تصمیم گیری در کل خود و قبل از هر چیز جوابگوی شرکتیهای بزرگ چند ملیتی و بانکهای بین المللی بوده و این خود ضربه ای بزرگ برای دموکراسی است. تمامی این نهادها با در اختیارگذاشتن تمام و کمال قدرت تصمیم گیری، یعنی قدرت اجرایی در اختیار دولتها موجب ایجاد شرایطی می شوند که عامیانه به آن لقب «کمبود دموکراسی» داده می شود، با پارلمانها و شهروندی که به مرور کمتر به حساب می آیند، منتها مردم کشورهای مختلف تحت سلطه ی این سیستم از آنچه که واقعا اتفاق می افتد بی اطلاعند،

حتی از بی اطلاعی خود نیز غافلند. نتیجه ی این نوعی از خودبیگانگی در قبال نهادها می باشد: مردم این احساس را پیدا می کنند که اینها در واقع علیه منافعشان قدم برمی دارند».

در اینجا از موضع چپ جا دارد از مورخ شهیر انگلیسی *اریک هوز باوم* نگارنده ی کتابی قشور به نام *قرن افراطها*، تاریخ کوتاه قرن بیستم ۱۹۹۱-۱۹۱۴، نام ببریم. در این کتاب هوزباوم با دقت و وسواس همیشگی اش از توضیح «دولت - ملت» حرکت کرده و به مسائل مختلفی می پردازد و می گوید: «دولت - ملت از پایین و بالا پوک شده بود و به سرعت به نفع پدیده های مختلف ماوا، ملیتی قدرت و عملکرد خود را از دست می داد. ... هرچه بیشتر نهادهای تصمیم گیری از کنترل انتخاباتی خارج می شدند ...

برای بسیاری پروسه سیاسی بی اهمیت می شده. رالف دارندورف که از جناح لیبرالهای چپ اروپا می باشد نیز در کتابچه ای به نام *Quadrare il cerchio* می گوید: «در دهه ی آینده وظیفه ی عاجلی که در مقابل جهان اول قرار دارد، تطبیق رشد بین تولید ثروت، همبستگی اجتماعی و آزادی سیاسی است».

تزدارندورف در واقع خبر از قدرت طلبی جدیدی در نوع خود را می دهد او می گوید: «گسترش اقتصادی در فضای آزاد سیاسی اما بدون همبستگی اجتماعی، یا گسترش اقتصادی و همبستگی اجتماعی خارج از آزادی سیاسی، این الترناتیوهای است که جامعه مدرن در مقابل خود دارد». دارندورف در ادامه می گوید: «ادغام و همزمانی رقابت جهانی و از هم پاشیدگی اجتماعی شرایطی نیستند که به ساختمان آزادی کمک کنند. نظر او در نهایت اینست که: «در مقابل گسترش اقتصادی، که ثروتمندان را ثروتمندتر و فقرا را فقیرتر می کند، همزیستی بین آزادی گسترش اقتصادی و همبستگی اجتماعی روز به روز سخت تر می شود. دلیل اصلی دارندورف اینست که: «افراد واقعا محتاج و آتانی که در خطر غلتیدن به این شرایط بی بضاعتی هستند، نیروی تولید جدیدی را نمایندگی نمی کنند، حتی نیرویی که می بایست به آنها برخورد کرد نیز نیستند. ثروتمندان می توانند بدون آنها ثروتمندتر شوند، دولتها می توانند بدون رای آنها انتخاب شده و تولید ناخالص ملی می تواند در روندی بدون توقف افزایش یابد». از دارندورف می توان نتیجه گرفت که دیگر با یک سرمایه داری و سیستمی کلاسیک و حتی با امپریالیزمی در چارچوب پارامترهای کلاسیک روبرو نیستیم، بلکه نیرویی چند جانبه که ترسیم حد و مرزهای اعمال قدرتش نیز بسیار دشوار می باشد را در مقابل خود داریم. برای ترسیم مختصات و طبیعت این نیرو و چگونگی اعمال همزونی آن می توانیم به نوشته ی *ژان ماری کومنو*، دیپلمات بلژیکی استناد کنیم که در کتابچه ای با تیتراژ *ناامید کننده ی «پایان دموکراسی»* که مدخلی بر شرایط حال است به بهترین وجهی به این مساله برخورد می کند. در واقع کوهنو خود و دیگران را در مقابل سؤالی پایه ای قرار می دهد، آیا دموکراسی بدون «ملت» می تواند وجود داشته باشد؟ پاسخی که می توان از کوهنو گرفت بسیار غم انگیز است: *محو شدن «ملت» با خود مرگ سیاست را به همراه دارد، در نتیجه ظهور عصر تله ماتیک و انفورماتیک پایان سیاست را ندا می دهد، در واقع این اصل مطلب است.*

به کوهنو برگردیم، او در بخشهایی از کتابچه اش چنین می گوید: «سرزمین» و نزدیکی فضایی هرچه بیشتر اهمیت خود را از دست می دهند، و این از زمانی که، نه فقط کشاورزی بلکه صنایع نیز به بخش نزول یابنده فعالیتهای اقتصادی تبدیل شده اند. برای مدتی طولانی، مالک زمینهای قابل کشت بودن برای

تغذیه ی خود، اولین هدف سیاسی انسانهای ساکن بود. پیشرفت و گسترش صنایع، کنترل مواد اولیه و نیاز به گردهم آوری هزاران نفر انسان در معادن، به پیوستگی و نزدیکی فعالیتهای اقتصادی و نوعی سازماندهی فضایی و مکانی کمک کردند. به این صورت بود که صنعتی که مواد بسیار سنگین و پر حجم را تولید و تغییر می داد، انسانهای زیادی را در یک مکان گردهم می آورد تا فضا و مکان دیگر به مثابه یک مشکل نباشد. برای مثال، در یک اتمیبل سمبل تولید صنایع در اوایل قرن بیستم مواد اولیه ۳۰ الی ۴۰ درصد ارزش تولید می باشند. در یک واحد الکترونیکی «میکروچیپسها» سمبل عصر جدید این مواد اولیه به سختی به یک در صد می رسند».

شرایطی که کوهنو در بالا ترسیم می کند، «دولت - ملت» بسیار قوی، پولادین و مرکزیت یافته بود، در صورتی که شرایط امروزی، «عصر تله ماتیک» دوران پیروزی انعطاف در سازماندهی صنایع و سرویسها است. «تله ماتیک» به «سرزمین» بی توجه و مساله ای به عنوان «مرزها» نمی شناسد.

کوهنو می گوید: «مهم تسلط بر «سرزمین» نیست بلکه ورود به یک شبکه ی «تله ماتیک» مهم است». برای توضیح شرایط کنونی کوهنو یک سری مسایل که در رابطه با سیاست بسیار قابل توجه است را بیان می کند: «پروسه سکونت قرنها ی اخیر پایان یافته، انسانها دوباره متحرک می شوند، مهاجرتها دوباره از سر گرفته می شود و صنایع ضرورتاً در جایی که دستمزد ارزان تر باشد، پایه گذاری نمی شوند. انسانها به جایی می روند که در آن ثروت تولید می شود. در این رابطه سیاست نیز دقیقاً سیال و جاری است. خود کلمه ی سیاست «Politic» از «Polis» یونانی می آید، از شهر، از سرزمین و در نتیجه پایان اهمیت سرزمین نیز طبعاً برابر با پایان اهمیت سیاست است. به زبان دارندورف: «مرزهای فیزیکی و قراردادی نه تنها در قبال پول بلکه در چارچوب سرویسها و خدمات و در نهایت حتی در سطح

تولید نیز هرگونه مفهوم خود را از دست می دهند». به عنوان نمونه می توان رزرو بلطیهای هوایما را مثال زد که هیچگونه مرزی را از نظر پولی، مالی، خدماتی و تولید نمی شناسند. برای کوهنو «مرزها» دیگر به مثابه ی «شروع» نیستند بلکه آنها به «نتیجه» تبدیل شده اند و هر روز بیشتر از روز پیش به زوال کشیده می شوند. «مرزها» بنا به طبیعتشان بی ثبات و سیال می باشند.

در عصر «تله ماتیک» سیالیت شرط اول رقابت و دینامیزم است. در چنین شرایطی هیچ فضای حقوقی به صورت قطعی معین و ثابت نیست. برای کوهنو این را می توان در طرز عمل شرکتیهای چند ملیتی، سمبل این جهان نو دید. «اینها نه در رسم و رسوم یک کشور جای می گیرند و نه به طور مجرد بی وطن می باشند. شرکتیهای فراملیتی پایه ی پیشرفت و کامیابی خود را بر کیفیت روابط و مناسباتی پر پیچ و خم بنا نهاده اند». اما در این جا، این سؤال ایجاد می شود که، پس پایان دموکراسی کجاست؟ کوهنو در جواب ما می گوید، پایان دموکراسی در این است که این تحولات، «کم کم قواعد و اصولی را که نتیجه پروسه ای بوده اند، که موقتا هنوز به آن لقب سیاسی را می دهیم و آن چه را که از عمل و حرکت شرکتیهای مورد بحث نتیجه گرفته می شود را در یک سطح قرار می دهد. این که این اصل یا قاعده از طرف یک شرکت خصوصی یا یک کمیته ی اجرایی تحمیل شود چندان اهمیتی ندارد، مهم اینست که این قواعد و اصول بیانگر یک «حاکمیت» نیستند. بلکه تنها راهی برای پایین آوردن خرج تحولات مورد نیاز ادامه ی

بقیه در صفحه ۱۴

دفاع از دموکراسی در مقابل تعرض نئولیبرالیسم

بقیه از صفحه ۱۳

حیات سیستم و کاهش دهنده ی تزلزلات می باشند. این چنین است که مذاکرات بین کادرهای اجرای جانشین بحث و جدلهای یک پارلمان حاکم می شوند. کادرهایی که به هیچ پارلمانی پاسخگو نیستند.

در این جا می توان نتیجه گرفت که اگر عصر مخابرات با ادغام هرچه بیشتر خط تلفن و کامپیوتر به اوج قدرت خود می رسد به نظر می آید که پایان دموکراسی در کلیت خود نتیجه ی همزیستی هرچه نزدیکتر «تله ماتیک» و شرکت های چند ملیتی است. به طور مثال مالیات از پایه های «دولت - ملت» و دموکراسی بوده و هر آن چه که در این رابطه می بینیم بر آن تکیه دارد، حال چگونه می توانیم شرکتی که هیچ مرزی را نمی شناسد و ادار به پرداخت مالیات بکنیم؟ کوهنو می گوید: «در عصر شرکت های فراملیتی که فازهای تولید یک نوع جنس را در چندین کشور توزیع می کنند؛ تشخیص مکانی که در آن ارزش اضافی ایجاد می شود هر روز مشکلتر است». تا به این جا در واقع مدخلی بر پایان عصر «دولت - ملت» باز کردیم. اما؛ این خود در چارچوب تغییرات سیستم بین المللی نیز قابل توجه و تحلیل می باشد. وضعیت بین المللی که در مقابل خود داریم این طور نمودار می کند که «دولت های «ملتی»، شرایط کنونی قدرت هدایت گسترش اقتصادی در مفهوم ملی خود را از دست داده اند و با مشکلات بسیار و در حد بسیار پایینی قادر به رویارویی و کنترل جریانها و جا به جاییهای مالی - پولی بین المللی می باشند.

جریانهایی که با سرعت بسیار از طرفی در شاه راههای جهانی خود را به طرف دیگر می برند. این خود البته مولد مشکلی است به نام «کنترل دموکراتیک بر جابه جایی سرمایه ها» و در فقدان چنین کنترلی، این جابه جاییها به طور بسیار جدی قادر به خدشه دار نمودن حاکمیت دموکراتیک هستند. این از طریق کنترل تقسیم بازار کار جهانی که در شرایط خاص با ایجاد خلاء «برابری امکانات» در سطح جوامع یا بخشی از یک جامعه، آن چه را که در آغاز تحت عنوان قدرت پارلمانها و خنثی کردن امکان مداخله ی شهروندان از طریق رأی گیری یادآوری کردیم را میسر می کند.

باید توجه کرد که یک جامعه دموکراتیک جامعه ای است که جوامع و پارامترهای خاصی باشد. یکی از اینها به طور مثال سطح بیکاری است. نمونه ی این گونه مداخلات ساختاری سرمایه جهانی در جوامع مختلف در تاریخ پنجاه ساله گذشته بسیار فراوان است. شیلی آلوده و به دنبال آن سیاستهای پینوشه یکی از روشن ترین نمونه از این گونه مداخلات است امروز جامعه جهانی، دول متشکل از کشورهای است که محدودترین قدرت را در مداخله و کنترل این سیستم جهانی مالی - پولی را دارا می باشند. به زبان دیگر اینها در محدودترین و پایین ترین سطوح، قدرت مداخله برای تغییر کم ارزش ترین پارامترها را در توازن سیستم جهانی به نفع خویش را ندارند. در نتیجه در سطح سیستم تنها به صورت فراملیتی می توان وارد عمل شد. در این چشم انداز جدید است که سیاست باید خود را در مقابله با فراملیتی بودن اقتصاد و نهادهایش، که قدیمی قبل از چند ملیتی بودن است بسنجد. در این مورد باید دقیقتر شد، و سؤال را مطرح کرد، آیا در مقابل دسته بندیهای فکری جهانی همچون مالگرایی در اقتصاد و غیره، قادر به برپایی و تحکیم دسته بندی فکری تحت عنوان «سیاست» می باشیم یا نه؟ فکر نمی کنم کسی قادر به انکار نیاز ما (نیروهای چپ دموکراتیک) به ابزار تحلیل و نهادی برای اداره ی هرچه بهتر شرایط جدید بین المللی و خصوصیتی که تا به این جا یادآور شدیم باشد. شرایط و خصوصیتی

که با تحلیل و موشکافی پدیده جدیدی به نام فراوابستگی می توان ابعاد آن را ترسیم کرد.

جهانگیر شدن بازارهای پولی - مالی، نظم جدیدی را به قدرتهای ملی تحمیل کرده و حیطه ی دخالت آنها را در امور اجتماعی بسیار محدود می کند و اینجاست که با پدیده ی جدیدی که امروز همگی و در کلیه ی کشورها با آن مواجه هستیم - به نام تکنیکی - مالی (تکنو-فایننس) مواجه می شویم. این پدیده با استقلال بخشیدن به مقوله ی تکنیک و اقتصاد در مقابل اجتماع مبحث اجتماعی را از هرگونه مفهوم اولیه خود تهی می کند. کافی است به گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۹۰ در رابطه با فقر نگاهی بیاندازیم، در این گزارش بانک جهانی تعداد افراد به اصطلاح «بیهوده» را یک میلیارد نفر تخمین می زند. انسانهایی که کم و بیش در «جنوب» زمین زندگی می کنند. به این مفهوم که بانک جهانی که طراح سیاستهای توسعه اقتصادی کشورهای جهان است، هیچ گونه چشم اندازی در خط پیشرفت و بهبود شرایط اجتماعی برای این تعداد کثیر از افراد نمی بیند. از دیدگاه این سیستم این افراد «بیهوده» بوده اصلاً به درد هیچ نمی خوردند، همان طور که دارنورف می گوید: «اقتصاد بدون آنها به پیش می رود».

چندین سال پیش سمیرامین در تشریح نقش کشورهای مختلف در صحنه ی بین المللی می گفت: هر کشوری در صحنه ی بین المللی نقش خاصی را دارا است، حال اگر سؤال شود که نقش کشورهایی چون گابن و امثالهم چیست باید بگویم که نقش آنها دقیقاً این است که هیچ نقشی نداشته باشند. در مورد یک میلیارد نفر از اعضای خانواده ی بشری نیز وضع به همین منوال است و برای جوامعی که آنها را در برمی گیرند به عنوان خرج نیز محسوب می شوند و این خود سرنویشت اینها را هر روز بیش از روز قبل در تصمیمات اقتصادی اجتماعی سیستم جهانی به سوی نابودی می کشد.

با وصف همه ی اینها مسأله جالب توجه این است که افراد بالا هیچ نقطه ی مشترکی در توضیح وضعیتشان نمی یابند و به دنبال آن قادر به شناسایی دشمنی نیز که بتوان با آن به مبارزه پرداخت و مجبور به شکستش کرد، نیز نیستند.

در پایان می توان به جرأت به این شرایط لقب دارونیمز اجتماعی را داد. در یک کلام آن چه را که امروز لیبرالیسم جدید به عنوان هدف آخرش دنبال می کند، از بین بردن رفاه اجتماعی و جامعه ی انسانی است، تا این که سیستم اقتصادی بتواند، درگیر دار مطالبات اجتماعی از رویارویی با «جمع» مصون بماند و به رویارویی با «فرد» و آن هم فردی که خود همزمان در رقابت دائم با افراد دیگری است بپردازد.

جهانگیری اقتصادی، لیبرالیسم جدید و پایان «قرارداد اجتماعی» قرن گذشته، همه نشانگر این است که در شرایط کنونی آزادی و سیستم اعمال آن، یعنی دموکراسی بسیاری بی ثبات است. این خود وظیفه ی جدیدی در مقابل نیروهای دموکرات و چپ قرار می دهد. این وظیفه را می توانیم چنین خلاصه کنیم: در هیچ شرایطی و به هیچ دلیلی از آزادی و ترمیم سیستم دموکراتیک برای اعمال آن نباید غافل بود، حتی زمانی که این دو مقوله چنین به نظر می آیند. با ارزش دادن به تفاوتها و گردهم آوری تمام نیروهایی که علیه لیبرالیسم جدید مبارزه می کنند در یک سیستم ائتلافی غیر متمرکز و دموکراتیک می توان «سیاست» را به میدان آورد، اما برای به تحقق پیوستن این باید از خود آغاز کنیم و قبل از هر چیز طیفی بی شمار از تابوهای سیاسی - اجتماعی را از تفکرات و روانشناسیمان بزداییم.

امیدواریم هر چند به میزان اندکی، دلایل و اهداف عمیق و دوراندیش منشور سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (مصوبه نشست سراسری سازمان) براساس شرایط کنونی برای خوانندگان نبردخلق روشنتر شده باشد. □

زنان در قدرت

بقیه از صفحه ۳

ازدیاد بخشد. ژاپن نیز روشهایی را در پیش گرفته است که به دست آوردن پستهای وزارت توسط زنان را ضمانت می کند. بنگلادش روش سهمیه بندی را در مقامهای خدمات اجتماعی مورد آزمایش قرار داده است. این که سیستم سهمیه بندی توانسته است تعداد زنان را در گرفتن مقامات بالای دولتی تضمین کند، ثابت گشته است اما چرا حالا مورد استفاده قرار گرفته است؟

حستی در کشورهایی که این سیستم را غیر دموکراتیک نمی دانند (برخلاف ایالات متحده که آن را خلاف دموکراسی می داند) باز هم بحثهایی وجود دارد که شدیداً با آن مخالفت می کند. برخی معتقد هستند که زنان قانونگذار و موضوعات مربوط به آنان را سیستم سهمیه بندی از دیگران جدا می کند و برخی دیگر با آن مخالفت می کنند زیرا معتقد هستند که این سیستم سبب می گردد که زنان با داشتن شانس بیشتر برای انتخاب اهداف مردان دیگر و یا شوهرانشان را پیش ببرند. برای مثال در هند شکلهایی از این پدیده به وقوع پیوسته است و در آرژانتین نیز ابراز شکایتهایی وجود دارد که معتقد است بسیاری از زنان که توسط حزب اکثریت پرونیست انتخاب شده اند (تحت این سیستم) بدین دلیل موفق شده اند که نسبت به رئیس جمهور آن کشور، کارلوس ساول من سرپردگی کامل دارند و واجد شرایط نیستند. انگاری فقط زنها هستند که مزدور می شوند.

صرف نظر از مباحث بسیاری که در اطراف این موضوع وجود دارد. سیستم سهمیه بندی مورد استقبال زیادی قرار گرفته است و این تنها به دلیل پافشاری زنان نبوده بلکه مهمتر از آن مردان بسیاری متقاعد گشته اند که این سیستم در یک محیط دموکراتیک اهداف سیاسی بهتری را پیش می برند. دریایی از تحولات در تفکر زنان بیشتر در پستهای بالا، در زمانی به وقوع می پیوندد که کشورهای بیشتری دموکراتیزه می شوند و این سؤال برانگیخته می شود که آیا نمایندگان دولتها نمایندگان واقعی این جوامع پلاریزه هستند. انتخابات واقعی از تمامی گروهها می تواند سبب تقویت دموکراسی که باز و جوابگو است، گردد و بدین طریق چنین دموکراسیها ضد ضربه می گردند.

زنان چه می خواهند؟

دوران پس از جنگ سرد سبب تغییر ارجحیتها گشته است. نگرانی برای امنیت و دفاع جای خود را به موضوعات مربوط به جامعه و محیط زیست داده است. بنابراین تأثیرات منفی سیاست جهان گرایی اقتصادی انگشت بر روی برنامه های داخلی برای امنیت اجتماعی گذاشته است. بسیاری از ناظران معتقد هستند که رد «سرمایه داری افسارگسیخته» و نیساز به سیاستهای بهبود اجتماعی دلیل پیروزی حزب کارگر در انگلستان، سوسیالیستها در فرانسه و شکست PRI در مکزیک، در ماه ژوئیه بوده است. درست یا غلط بسیاری از رای دهندگان ازدیاد قیمتها را به فساد ربط می دهند برخلاف تهمتهایی که به رهبران زن، در پاکستان به بوتو و در ترکیه به تنسچیلر زده شده است، زنان همچنان به عنوان «پاک» و خارج از این جریانها شناخته شده اند. چیزی که در گذشته ضعف به حساب می آمد اما هم اکنون قدرت به شمار می رود. خلاصه آن که در ده سال اخیر اوضاع بدین قرار نبوده که زنها به سیاست روآورده اند بلکه سیاست به زنها روآورده است.

چنانچه این روش ادامه یابد سهمیه بندی فصل جدیدی در قدرت سیاسی زنان به وجود خواهد آورد. برای اولین بار زنان تشکیل یک «توده ی منتقد» را در دستگاه قانونگذاری کشورها می دهند، که قادر خواهد بود اهداف جدید و شاید مدل جدیدی از رهبری را ارائه دهد. زنان چگونه از رشد قدرت سیاسی خود استفاده خواهند کرد؟

(ادامه دارد)

معرفی کتاب —

تداوم

تداوم، گفتگویی است با مهدی سامح که در آن به مسائل زیر پرداخته شده است:

- از کجا می آیم
- تاریخچه سازمان
- نظری کلی بر انشعابهای درون سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
- سوسیالیسم - مرگ و تولدی دیگر
- پایه های سوسیالیسم در قرن بیست و یکم (مبانی منشور سازمان)
- زن فدایی
- مبارزه مسلحانه
- ما و شورا
- وحدت و جبهه وسیع
- سفر به آمریکای شمالی
- تداوم

قیمت کتاب معادل ۲۵ فرانک فرانسه، ۷ مارک آلمان و ۵ دلار آمریکا است.

برای دریافت کتاب با ارسال قیمت آن با آدرسهای آلمان، هلند و آمریکا مکاتبه کنید.

سرکوب جوانان

خبرگزاری فرانسه در برنامه اول دی ماه اعلام کرد: پلیس ایران روز دوشنبه در کافه تریاهای شمال تهران چندین زن جوان بدحجاب را که اکثر آنها همراه با پسران هم سن و سال خود بودند، دستگیر کردند. یک روزنامه نگار خبرگزاری فرانسه مشاهده کرد که در خیابان ونک در منطقه مسکونی شمال شهر، پلیسها چند گروه از زنان جوان که پوشش آنها مطابق معیارهای اسلامی نبوده است را سوار یک اتوبوس کرده اند. پس از کنترل هویت و به طور خاص رابطه بین دختران جوان و پسرانی که با آنها بودند، پلیس دختران را مجبور به سوار شدن در یک اتوبوس کرد و پسران را سوار اتوموبیلهای گشت پلیس کرد.

جایزه بازیکن شایسته

فدراسیون بین المللی فوتبال جایزه بازیکن شایسته سال را به جولی فاودی بازیکن آمریکایی فوتبال زنان داده است. این جایزه به دلیل تلاشهای خانم فاودی برای کاهش استثمار کودکان در تولید توپهای فوتبال به او اعطا شد. وی که ۲۷ سال دارد نخستین آمریکایی و نخستین زن است که به دریافت این جایزه مفتخر شده است. فدراسیون بین المللی فوتبال تعهد او را به پایان دادن به استثمار کودکان در تولید توپهای فوتبال (در پاکستان) مورد ستایش قرار داد.

رادیو آمریکا ۲۳ دیماه ۱۳۷۶

بزرگترین خریدار سلاح

به گزارش سازمان ضد جاسوسی آمریکا، سیا، ایران در سال ۱۹۹۷ بزرگترین خریدار سلاحهای غیر اتمی در بازارهای غیر رسمی اسلحه در جهان شناخته شده است. واشنگتن تایمز به نقل از این گزارش نوشت ۲۰ تا ۳۰ میلیون دلار هزینه این خریدها به طور عمده برای خرید قطعات یدکی برای هواپیماها و زره پوشهای ساخت آمریکا مصرف شده است. رادیو فرانسه ۲۳ دی ۷۶

پاسخ به نامه ها

- آقای حسین . ع از هلند کارت تبریک زیبایی شما به دبیرخانه دریافت شد. از توجه شما به سازماندهی جدید سازمان، تشکر نموده و متقابلاً برای شما آرزوی موفقیت می نمایم.

- آقای علی . ط از آلمان مبلغ ۵۰ مارک حق اشتراک شما دریافت شد.

- چند نامه بدون نام درست و نشانی از کانادا دریافت شده است، به اطلاع می رسانیم که از پاسخ به نامه های بدون آدرس معذوریم.

- آقای ارغوان . ه از آمریکا، اشعاری که برای نبرد ارسال کرده بودید دریافت شد. ضمن تشکر در فرصتهای مناسب از این سروده ها استفاده خواهد شد.

کمکهای مالی رسیده

- اکبر از تریش ۵۰۰ شلینگ
- شهاب از تریش ۱۰۰۰ شلینگ
- رفقای کالیفرنیا ۱۰۰ دلار

NABARD - E - KHALGH

Organ of the
Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas
Executive Editor: Zinat Mirhashemi

Published by :
NABARD CULTURAL ASSOCIATION

No : 152 21. Jan. 1998

NABARD NABARD
B.P. 20 Postbus 593
91350 Grigny 6700 AN Vageningen
Cedex / FRANCE HOLLAND

NABARD NABARD
P.O Box 10400 Post fach 102001
London N7 7HX 50460 Koln
ENGLAND GERMANY

HOVIAT NABARD
P.O Box , 1722 Casella Postale 307
Chantilly, VA 65100 Pescara
20153-1722 U.S.A. ITALIA

NABARD NABARD
P.O. Box 56525 P.O. Box 15 Toronto
shermanoaks, CA ont, M 5 S 2S6
91413 U.S.A. CANADA

E.Meil:
nabard@club-internet.fr
nabard@hotmail.com

نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

مدیر مسئول: زینت میرهاشمی

چاپ: انجمن فرهنگی نبرد

نبردخلق ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و بیان کننده نظرات این سازمان است. اما بدیهی است که از چاپ مقالات و مطالب فعالین سازمان و جنبش مقاومت و صاحب نظران و نیز ترجمه مطالبی که حجم نشریه اجازه می دهد و اطلاع از آن مفید است، خودداری نمی کند. مطالبی که با امضای افراد در نبردخلق چاپ می شود، بیان کننده نظرات خود آنان است که ممکن است با نظرات سازمان منطبق، همسو یا اختلاف داشته باشد. سرمقاله نبردخلق (با نام و یا بدون نام) بیان کننده نظر سازمان است.

برای تماس مستقیم با نبردخلق و اشتراک آن، با آدرس زیر تماس بگیرید.

NABARD
B.P 20
91350 GRIGNY CEDEX / FRANCE

فرم اشتراک نبرد خلق

Name :

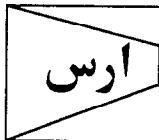
Address :

بهای اشتراک سالانه نبردخلق

۷۵ فرانک فرانسه اروپا
۱۸ دلار آمریکا آمریکا و کانادا
۷ فرانک فرانسه تک شماره

حساب بانکی سازمان

SOCIETE GENERAL نام بانک :
BOULOGNE - S - SEIN آدرس بانک :
FRANCE
03760
00050097851
Mme. Talat R.T کد گیشه
شماره حساب :
نام صاحب حساب :



در شبکه جهانی اینترنت

<http://members.tripod.com/ARAZ/index-1.html>

به رادیو ارس گوش کنید.

نبردخلق را مطالعه کنید.

از اخبار ورزشی روز مطلع شوید.

اخبار روز را به زبان انگلیسی مطالعه کنید.

گفتگو و تبادل نظر زنده (Chat) با دیگران

صفحه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

در روی شبکه اینترنت

[http:// 151.99.139.188/fedaian/](http://151.99.139.188/fedaian/)

توجه

صندوق پستی سازمان در هلند تغییر پیدا کرده است
آدرس جدید:

کانون فعالین

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - واخنینگن

NABARD
Post Bus 593
6700 AN Vagningen
HOLLAND

پنجمین سالگرد تاسیس زاپاتیستهای مکزیک

در اول ژانویه ۹۸ به مناسبت پنجمین سالگرد تاسیس زاپاتیستهای مکزیک، مراسم با شکوهی در نیویورک با شرکت عده زیادی از هواداران این سازمان برگزار شد. در این مراسم از گروهها و سازمانها از کشورهای مختلف دعوت به عمل آمده بود. رفیق اسد طاهری از طرف سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در این مراسم شرکت کرد. رفیق اسد ضمن گفتگو با یکی از مسئولان زاپاتیستها حول مسائل حاد مکزیک، اوضاع جهانی، موقعیت و الترناتیو رژیم ایران، تسلیم سخنگوی سازمان در رابطه با کشتار دستجمعی مردم بیگناه چیپاس را به مردم زحمتکش مکزیک اعلام کرد. در پایان بر روی ارتباط بیشتر بین دو سازمان تاکید شد.

قتل و دستگیری رهبران سنی

جامعه اهل سنت ایران با انتشار بیانیه جدیدی از اوج گرفتن انبیت و آزار رهبران جامعه سنی ایران و ادامه قتلهای مشکوک و دستگیری چهره ی شناخته شده سنیها خبر داد. در این بیانیه (دستگیری) یارمحمد کهزراهی امام جمعه اهل سنت شهرستان خاش و مدیر مدرسه دینی مخزن العلوم خاش با اطمینان به حکومت اسلامی ایران نسبت داده شده و افزوده گشته که عوامل حکومت در هفته های اخیر دو بار به جان یک روحانی سرشناس سنی ترکمن صحرا به نام ولی محمد اوزانه سوء قصد کردند و همچنین یکی از روحانیون سرشناس بلوچستان به نام مولوی نظام الدین رواندوز ناپدید شده است. رادیو اسرائیل ۱۱ دی ماه ۷۶

گرامی باد خاطره شهادت اشرف و موسی

یاد و خاطره شهادت مجاهدین قهرمان خلق اشرف رجوی و موسی خیابانی و دیگر رزمندگان مجاهد خلق که در ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ به دست مزدوران جنایتکار رژیم خمینی به شهادت رسیدند را گرامی می داریم.

اخبار جنایت در الجزایر

گزارشهای منابع الجزایری و فرانسوی حاکی است که در ۴ روستای دورافتاده در غرب الجزیره پایتخت الجزایر ۴۱۲ نفر توسط افراطیون اسلامی قتل عام شدند. روزنامه لیبرته چاپ الجزیره گزارش می دهد که گلوی قربانیان این کشتارها را با دشنه بریده، سر آنها را از بدن جدا کرده و اعضای بدن آنها را قطع کرده اند. رادیو فرانسه گزارش داد که بسیاری از قربانیان این جنایات زن و کودک بوده اند. شاهدان می گویند بسیاری از نوزادان را با کوبیدن سر آنها به دیوار به هلاکت رسانده اند. این کشتارها سحرگاه نخستین روز ماه رمضان صورت گرفته است.

رادیو آمریکا ۱۳ دی ماه ۷۶

از الجزایر مجددا خبر کشتارهای جمعی جدید واصل شده است. بنا به گزارش جراید، در روستاهای واقع در منطقه قلیزان در غرب الجزایر و هم چنین در سوه قصد به یک اتوبوس در جنوب الجزایر ۱۷۲ نفر کشته شدند. در این روستا در اواسط هفته گذشته بیش از ۴۰۰ نفر به قتل رسیده بودند. در این بین آمریکا نیز مانند اتحادیه اروپا خواهان بررسی بین المللی این فاجعه گردیده است. دولت الجزایر اما تا کنون با بررسی این موضوع مخالفت کرده است. دولت الجزایر مسلمانان افراطی را مسئول این سوء قصدها معرفی می کند. رادیو آلمان ۱۶ دی ماه ۷۶

در جنوب الجزیره پایتخت الجزایر ۵۵ نفر دیگر در جریان سه حمله جداگانه به هلاکت رسیدند. اتحادیه عرب می گوید فرستاده یی را به الجزایر اعزام می دارد تا در همبستگی این اتحادیه با دولت مورد حمایت ارتش آن کشور علیه موج کشتارهای اخیر تاکید کند. این فرستاده حامل پیام عصمت عبدالمجید برای لیامین زروال خواهد بود. رادیو آمریکا ۲۰ دیماه ۷۶

در قتل عام دیگر در الجزایر بیش از ۱۰۰ نفر کشته شدند. در بیانیه نیروهای امنیتی گفته شده است که ۷۰ نفر دیگر نیز در حمله یی به دهکده (سیر حامد) زخمی شده اند. بسیاری از قربانیان این حادثه زنان و کودکان بودند. کسانی که از این واقعه جان سالم به در برده اند گفتند این حمله مدت کوتاهی پس از فرا رسیدن شب، زمانی که مردم روزه دار در حال استراحت بودند، به وقوع پیوسته است. در این حمله یک بمب دستی به سوی یک مغازه فیلم ویدئو پرتاب شد که تعدادی از مردم برای دیدن فیلم در این مغازه گردهم آمده بودند... رادیو بی بی سی (فارسی) ۲۲ دی ماه ۷۶

شهادت فدایی

بهمن ماه

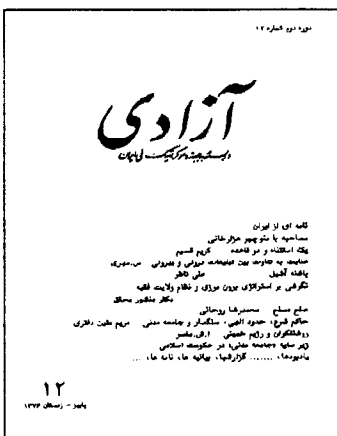
در برابر تندر می ایستد
خانه را روشن می کند
و می میرند



قدایی شهید فاطمه محمدی

رفقا: ابراهیم پور رضا خلیق - سعید پایان - فتحعلی پناهیان - منیژه اشرف زاده کرمانی - محمد طاهر رحیمی - محسن بطحایی - عبدالمجید پیرزاده جهرمی - مسعود پرورش - فاطمه افدرنیا - جعفر محتشمی - پوزان یداللهی - مصطفی دقیق همدانی - انوشه فضیلت کلام - کیومرث سنجر - حسن فرجودی - حسین چوخاجی - کاووس رهگذر - جهانگیر قلعه میاندواب (جهان) - فرشاد مرعشی - حمید مؤمنی - محمدعلی خسروی اردبیلی - قاسم سیادت - بابک سیلابی - خسرو پناهی - مهدی اقتدارمنش - محسن نیکم مرام - بهروز عبیدی - محمدجواد عرفانیان - محمدامین ثورانی - اکبر پارسی کیا - عباس تیریزی - مسعود رحمتی - حسن محمدپور - علی نوروزی - بهنام قاسم زاده رضوی - جعفر (حر) رضایی - ابراهیم کردی - مراد میرزایی - اسد یزدانی - اسماعیل بزرگر - فریدون بانه ای - فاطمه محمدی - محسن نوربخش - حسن توسلی - فردوس آقا ابراهیمیان - میرمحمد درخشنده (توماج) - عبدالکریم مختوم - واحدی - حسین جرجانی - حمیدرضا هزارخانی - خسرو گلسترخی - کرمان دانشان - در مبارزه قهرمانانه علیه رژیمهای شاه و خمینی برای نابودی امپریالیسم و ارتجاع و استقرار دموکراسی و سوسیالیسم طی سالهای ۱۳۴۹ تاکنون به شهادت رسیده اند.

آزادی منتشر شد



شماره ۱۲ نشریه آزادی وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران منتشر شده است. برای دریافت این نشریه با صندوق پستی زیر مکاتبه کنید.

NDFI
B.M. Gonville
London WC1N 3XX
United Kingdom

گردهمایی به مناسبت حماسه سياهکل آغاز مبارزه مسلحانه انقلابی

آلمان —

انسان ماه بهمن، انسان بی مرگ

زمان: جمعه ۱۷ بهمن / ۶ فوریه ساعت ۱۲ تا ۱۷
مکان:

NACHBARSCHAFTSSHUS
GOSTENHOF
ADAM - KLEIN - STR. 6
NÜRNBERG
GERMANY

آمریکا —

تاریخچه سياهکل بحث و گفتگو در مورد موقعیت سیاسی ایران در شرایط حاضر

زمان: یکشنبه ۱۹ بهمن / ۸ فوریه ساعت ۱۵
مکان:

1007 W. GROVE
AVE SUITE #F, OGRANGE, CA